



اشکها و خشمها

مجموعه مقالات دیروز تا امروز
مجید . ه

اشکها و خشم ها مجموعه غربت زده شناوری ست از دیروز تا امروز تحولات اجتماعی - سیاسی پیرامون ما که بر رودخانه جاری اشک های شوق و غم و مسیر توفانی خشم سالهای خفقان و ستمی که مردم ما را به درد و مرگ دست و پا در زنجیر کرده، جمع آوری و در فراز و نشیب خود اشکها را جوهر این مجموعه و خشم ها را قلم انعکاس آن، تا عریانی چهره جنایت ها و خیانت های درونی و بیرونی قلمرو حاکمیت زور و دیکتاتوری به شما تقدیم می گردد. باشد تا این نوشته با تمامی نواقص خود قدم کوچکی در مسیر آگاهی و همدردی و زمینه تاملی تا همصدائی و اتحاد برای یک فریاد و یک قطره اشک شوق با نام یک ملت و یک موج انسانی، دودمان ظالمان و قداره کشان زمان را در مسیر خود و برای همیشه غرق و نابود کند. مجیدم.

خمحشخچژخژرت حخخچت ض

نخدژچندرا ژحزچژچزب

۲۰۰۳ ندرخدح رژژ

۵-۵۴۷-۷۹۱-۹۱ تأثپ

بخش اول :

اشکها

۱- برگی دیگر از دفتر تمرین دموکراسی

۲- از ایوان مداین تا ایوان جماران

۳- قرار ملاقات

۴- عشق از دیدگاهی دیگر...

۵- از واقعیت تا سایه روشن خیال

۶- از گوگوش تا دیکتاتوری

۷- آسان نیست

۸- مهاجر یا...

۹- اگر تو بودی

۱۰- کسی مرا باور نکرد

۱۱- خوابهای حلاج وار

۱۲- خلوت اجباری

۱۳- خاطره بهار

۱۴- رویای بازگشت

۱۵- زیانزد

۱۶- تولد فردا

۱۷- یک خاطره

۱۸- سرخی سیب یا فریاد سرخ

۱۹- فاصله

برگی دیگر از دفتر ضرورت تمرین دموکراسی !

مبارزه با تبلیغات خرافه پرستی، قدمی در خنثی کردن تحمیق و تردید ملتهدار مبارزه برای آزادی ست.

.....از جنایات و ددمنشی رژیم اسلامی گفتن تازگی ندارد(البته بسنده هم نیست) و ---

افشاگری و روش مبارزه با آن از دیروز تا امروز بر پایه، نه اصلاح، که نابودی آن و خارج -- کردن این دمل چرکین از پیکر حکومتی، فرهنگی و اجتماعی مردم آن سرزمین است، که

خود این ارمغان آزادی و شروع فصل دموکراسی ست. اما انتقاد و مبارزه اصلاحی در روند حرکت و رشد مبارزات نیروها، اپوزیسیونها و رسانه های مردمی که در راه آزادی و دموکراسی بی قرار و عاشقانه و خستگی ناپذیر در حرکتند، یک تمرین سالم دموکراسی و پیش شرط ارتقا مبارزات، پراکندن عطر و بوی آزادی کلام در کام امید مردم و نشان دادن تفاوت شکل و-- روش مبارزه به رژیم اصلاح ناپذیر حاکم و حامیان داخلی و خارجی اش (مبلغین اصلاحات) می باشد که با رشد تمرین دموکراسی، در قالب انتقاد و انتقاد از خود، بین گروهها، افراد و تشکل های ستم ستیز و آزادی خواه میسر است.

اما بحث انتقاد یا همان ضرورت تمرین دموکراسی در اینجا چیست؟

آنچه که امروز شاخص درک آزادی می باشد، در گفتار آزاد، اندیشه آزاد، روش آزاد زندگی و..... در هوای آزادی دموکراتیک یک ساختار اجتماعی-اجرائی نوین و جدا از دستهای پنهان یا آشکار نقش مذهب یا یک طرز فکر خاص، در نحوه زیستن و اداره آن جامعه قالب پذیرفته-- است. برای نیل به این شاخص، تنها نابودی و اضمحلال فیزیکی بدنه آن ساختار کافی نیست که آمادگی و پرورش تفکر خصوصی اندیشیدن باور مذهبی و روش آزاد اجرای مراسم بدون تبیین تبلیغ در ترمیم افکار عام، یا آزاد بیان کردن نظرات و انتقادات، بدون ترس از مجازات و سرزنش، و تمرین در کاهش خرافه پرستی، ارتقا احترام متقابل و.... است. درکل تمرین دموکراسی و فرهنگ آزاد زیستن، لازمه اجرائی این پروسه مبارزه می باشد. بدین منظور به حکم وظیفه و فاصله گیری از ابراموضع فردی در این هشدار، گوشزدی به رسانه های صوتی و تصویری با مواضع آزادی طلبی و دموکراتیک دارم. رسانه هایی که سالهاست فریاد مردم در-- بند و ستم کشیده را چون پیک دلسوزی به زنجیره از هم گسسته عواطف و تفکرات دیگر هم و طنان و دیگر انسانهای باقیمانده (خواب و یا بیدار) جهان که خاصیت انسانیت را خارج از-- محیط اطراف خود هنوز حس می کنند، می رسانند و با شعار آزادی خواستار یک جامعه-- آزاد و حکومتی سکولار بوده و در این پروسه سخت تا بسیار موثر و پایگاه مبارزه ای مستمر در مقابل بی رحمی ها و تلاش های ضد بشری جمهوری اسلامی در ترمیم، شکنجه و قتل-- عام مردم در داخل کشور بوده اند. اما عزیزان، مبارزان، مشعل بدستان و دلسوزان میلیونها انسان در بند: اگر امروز باب دروغ و حيله روحانی بازی جمهوری اسلامی را در خفه کردن صلابت ظلم شکن مردم در بند می دانید، اگر فتوا و حدیث و حکایت و جنازه کشی و سر--

۵

های بریده شده سالهای جنگ قدرت و حکومت طلبی (چون امروز) بادیه نشین ها را به عرش الهی و نادانی انسانها گره می زنید و هم فریاد ملت به محکومیت کشیده شده می شوید اگر نقش مذهب و حکومت را در پیشگیری روند تکاملی انسانها، آزادی بیان و قلم و ورزش انسانها می دانید، اگر خصوصی بودن طرز تفکر، مذهب و عادات و معامله با خدا یا شیطان را تشویق و اصرار دارید و.....!! چگونه، واقعا چگونه با نام تامین بودجه، یا.....!! ساعات خالی برنامه های تان را در اختیار کسانی می گذارید که با تبلیغات و پخش فیلم های مذهبی، مسلکی مسموم و جهت دار، تحقیر انسان، نابرابری و نفی آزادی و تردید و توهم را اشاعه می دهند و با این دست آویز و دزدیدن احساسات پاک مردم، تقدیر و سرنوشت دست و پا بسته را جاننشین تداوم تلاش و مبارزه انسانها کرده و یا جهت ادامه مبارزه را با ارائه یک مشت تبلیغات قومی و فرقه ای منحرف و خود آگاه و یا ناخود آگاه، آب به آسیاب ترک خورده جمهوری اسلامی-- بریزند.

فکر می کنید این چه اوج پستی ست که معجزه، عصا، ورد و خدا را در لباس انسان به --- زمین آوردن و آموزش بی خیالی و خاطر آسودگی دادن؟؟ آنهم به انسان در بند!! برای --- اینکه ادامه خواهی بی اراده گی جاننشین تحرک و مبارزه و عاداتی خوب انسانی اش شود؟؟ این چه دروغ فاحش و ظلم فاحش است که با نام احترام به اعتقادات مذهبی در ساعات تداوم برنامه مبارزه با جهل و خرافات و اشاعه بیداری و آگاهی، دست بدامن ادامه تحقیر، زبونی و عذاب وجدان مردم، آنهم در غفلت سوگواری از آنچه که ما را به این روز انداخته!!! کرده و با تبلیغ عزاداری، کعبه و بت پرستی، حضرت کشی!! جامه سیاه و عبا و عمامه و حجاب و قیافه-- های مظلوم که خاص شبکه های مردم فریبی و انحراف دادن نیاز امروز مردم است، ارتجاع حاکم را خنده بر لب می آورید؟؟ و فریاد و شور زندگی آزاد را در مقطع های حساس مبارزه

در عمق خرافات، بی‌خردی، توهم و تردید و عاداتهای زشت و تحقیر اراده و حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش چال کنید؟؟؟؟

در این لحظات، شاید فراموش می‌کنیم که این شمع‌های سقاخانه‌ها، آتش به کلام دیروز مقام انسان و پیام آزادی می‌کشد و مردم را پس از پرتاب به گرداب دودلی، دوباره از مشق مبارزه به صف بی‌ارادگی می‌کشاند و تمرین خوب شکستن توهمات را با ترس از عقوبت در خدشه وارد شدن به یک مشت افکار مسخ و متحجر، چون یخ آب می‌کند.

شما، مسئولین رسانه‌ها!! در روزی که دیر نباشد باید عادت تمرین مشق آزادی را در افکار و فرهنگ مردم عامی، بدون ترس از عقوبت و دلخوری باقیمانده تحجر سالهای بی‌خبری - یک سنت استثماری، آنهم در جامعه‌ای که هنوز نیاز به خودشناسی و درک حقوق خود را دارد شروع کنید و دست از این اشاعه مرده پرستی و تحمیق برداشته و برنامه‌ها را جهت آموزش عشق، آزادی و احترام به هم‌نوع و اعتقادات آزادانسان‌اندیشیدن باز سازی نمائید.

باری، که ظلم دیروز و امروز دیکتاتوری حاکم غم‌ناامیدی را بر کوله بار مسئولیت من و ما چنین سنگین و طاقت فرسا نکرد که بی‌توجهی و شاید بی‌خردی و غرق شدن در توهمات عامه‌گرایی و ابتذال چندی از مسئولان رسانه‌ها، که با واژه خسته‌کننده "احترام به معتقدات!" در ادامه استعمار فکری و تحجر پرستی و عقب ماندگی خیل مردم و امانده از سالهای زجر و دربدری و شکنجه و تحقیر، همت گماشتند.

۶

این هشدار، تمرین دیگری از مشق دموکراسی ست، فریاد و مشت روی میزو جلو دوربین و میکروفون است در همت شکستن حباب هزار ساله جهل و خرافات و سنت و اعتقادات کور-کورانه و تحقیر آمیز، که تلالوئی جز بدبختی، فقر و زبونی و اسارت نداشته است.

این تمرین و هشدار، تبلیغ آزادی در بر هم زدن معادلات شوم ارتجاع حاکم و سودجویان غرب در ادامه بقای این رژیم است.

اگرچه روند این تمرین بسیار مشکل و دور از انتظار و خواست عده‌ای ست، اما بدست آوردن آزادی بدون نگهداری اش آنهم با اسلحه آگاهی و فرهنگ سالم و دور از خرافات و شک، میسر نیست، که در غیر اینصورت شکست و عقب نشینی غیر قابل جبران تری خواهد بود.

نوامبر ۲۰۰۳ استکهلم

مجید م. حزنخدر - حزنچ. ن.

۷

از ایوان مداین تا ایوان جماران

هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان

ایوان مداین را آیینة عبرت دان

(ایوان جماران را تو خانه دیوان خوان)

با گذشت حدود چند هزار سال از اواخر حکومت ساسانیان، یعنی حد فاصل تقارن تاریخ میان ایوان مداین و ایوان جماران که در خاطره ظاهری تاریخ مدنی ما با هاله مردم فریبی "ایوان" عدالت اجتماعی!! برپاشده است، همواره میتوان تشابه شکل حکومتی را در نحوه دادخواهی مردم کنار هم چید و به ظن قرین به یقین ایوان جماران را نمونه تکامل یافته و محتملا آخرین لانه و خانه شیطان حاکمیت زور و توطئه علیه شخصیت، جان و ناموس و آسایش و رفاه مردم در سابقه اجتماعی - سیاسی ایرانی و جهانی، تا زمانیکه تاریخ ورق می‌خورد، برشمرده. امامیزان مردم فریبی این قوم از بلندگوی این ایوان با همت و خیانت تبدیل به روز شده کسانی امکان پذیر شد که نامی و باوری در ذهنیت ساده مردم داشتند و خواسته و خود آگاه توانستند این لقمه های کپک زده عصر بادیه نشینی هزار و اندی سال قبل را از ایوان جماران به زور آب کر!! و طهارتی که این جنازه های شعور در لباس های ملی - مذهبی!! و شفاعت میان امام!! و امت!! و اصلاحات و... به گلوی اعتماد مردم فرو کرده و قربانیان بلاغت

امام را بدنبال خود به بیراهه تعصب و کینه توزی و بربریت برده و در ادامه سیاست ضد انسانی خود و در تداوم خاطره فریب خانه جماران با دیوی دیگر، طرح کارخانه ضد بشری عروسکهائی با روح شیطانی را به مرحله اجرا گذارند و در این راه از هیچ جنایت و خیانتی درازبین بردن حقوق شهروندی انسانها تا فراموشی نداشتند. اما هر ظرفی سر لب ریزی دارد و هر اعتمادی و صبری مرورزمانی، تا جائی که؛ حرمت انسانها در گرو یک لقمه نان شب، یک شرم دست خالی پدر و یک سفره خالی عشق و عاطفه، یک طناب بجرم شکستن سکوت و یک سنگ بر سینه پرازعشق و به مخاطره افتد و یا چنین لگدمال مدعیان روح خدا!!! شود. اینجاست که رودخانه دادخواهی مردم در سرازیر خشم و فریاد و بی اعتمادی افتاده و با تلاطم بسیار به کوچکترین همراهان سبک ریشه ای از جنس قوم پاپوس جماران، که در اعتماد به مردم سالاری نقاب بر چهره زدند، رحم نکرده و تا شکستن و شستن توهمها و تعصبها و دودلی ها به پیش خواهد رفت. پرواضح است که ایوان هائی چون مداین در اعمال زور و قدرت مطلقه، سکه یک رویی بود بر حسب شکل گیری سیاسی و اجتماعی

۸

زمان خود، اما ایوان هائی چون جماران، اوج تحجر و پلیدی چندروئی در ظرف انقلاب و تکامل دوران و تاریخ تکنولوژی بود، در دنیائی که بوی گند بازماندگان پرورش یافته - پرورش ملا - دوران اربابان آدم خواران عصر صفوی و حرمسراداران دوره قاجار، از لابلای درز اینترنت ها و امواج غیر مذهبی رسانه های جهانی!! به گوش مردم دنیا میرسد و فریادهای برون مرز را به کمک دادخواهی درون مرزها می کشاند. و اعتبار بانیان عروسکهائی شیطانی و آبروی مبلغین بی ریش و با ریش آنها را در کاسه رسوائی در هوا می پاشد. باری، نقض آزادی فردی حتک حرمت قلم آزاد، بیان آزادی و انتخاب آزاد، از یک طرف، حافظ تداوم دیکتاتوری این نظام بوده و هست، و از طرف دیگر ایوان نشینان با خدعه، پوشش و هاله مذهبی دنیائی را ساختند به اندازه قد و قواره مردان!! خودی تا جائی که زنان در این نابرابری اجتماعی مجبور به پنهان کردن بخشی از توان، نیاز و وجود و حق خود، علاوه بر نقض حقوق عمومی شدند، و تا آن حد که به حکم سنت و تداوم این جنایت، در نداشتن این حقوق به عادت نشستند و فراموش کردند که انسانی چون دیگر انسانها، کامل اند. این خودکشی اجباری نیمی از جامعه، بخشی از پرونده ای است که دیکتاتوری هائی چون جمهوری اسلامی از عدالت خانه و ایوان های جماران نشان به دست قربانیان بلاغت امام و کارگزاران غیر معمم و سپور های فکلی، که استفراغ این روحانیت حاکم جماران نشین را در ظرف بلوری اصلاحات تپه پیر شده، خود می نوشیدند و بدیگران توصیه میکردند، سپرده تا با خدعه و به حکم زور در دادگاه عدل خویش و بامهر عدالت مذهب به روز کنند. حال، در چنین محیط ناامن و نابرابری، در تحمل لگدمال شدن هر باوری و در درازی چنین تجربه گرانی از ایوان مداین تا ایوان جماران و عمق تعفن این مرداب عذاب و میکرب پرور، باید انتظار داشت که مردم ما حتی به سخنان خدای خود نیز شک کنند، تا چه رسد به آقایان و گروه ایکس!! در داخل یا خارج از ایران. ناباوری امروز ما نه فقط زاییده تجربه تلخ دوران بیست و چند ساله تحمل دیکتاتوری جماران نشینان است، که سابقه ای تا ایوان مداین دارد. این بی اعتمادی مدرک تعالی فکری - سیاسی مردم ایران است، این شک، در تایید و در تکذیب مدعیان پرچمداری مردم سالاری، فریاد هوشیاری مردم جان به لب رسیده است، آنها این حق مسلم را دارند که خود با نگاه خود انتخاب کنند و مسلم بدانند که این نگاه چون قبل دیگر اشتباه نخواهد کرد. اما من مسرم که تاکید کنم هماهنگی و تشکیل شوراهای براندازی و ملی و هر رقم اتحاد در راه سرنگونی و انهدام این ایوان مخوف تایید و تکمیل خواست مردم است و این تنها روشی - ست که اشخاص و رهبران گروههای نفوذی غیر مردمی را که امروز در باور مردم بپا خواسته،

با نقاب اصلاحات یا ملی - مذهبی یا دموکرات و... زیر سوال هستند (و بحق که چنین باید باشد) در زنجیره اتحادها و شوراها و براندازی تا مردم سالاری، اسیر گردیده، یا تن به حکم و خواست مردم بدهند یا که همراه اربابان خود در گورستان بازندگان تاریخ ضد انسانی دفن

۹

خواهند شد. خلاصه کلام اینکه؛ رودخانه خروش مردم در سرازیر به دریا پیوستن است و چشمان باز آنها بر حرکت ناموزون تمام قایقرانان مدعی هدایت، و شک و سوء اعتماد مردم در این سراسیمه، حاکی از آگاهی و شروع وفاق ملی ست تا آزادی، پس باید در این مسیر پرتلاطم، در شکل باور مردم، مرز و شرط نگذاشت و با تاکید بر شهادت آنها در ابراز و طرح نظراتشان، سره را از ناسره جدا ساخت و به عاملین و کارگزاران کوردل ایوان نشینان فهماند که دوران برده و گوسفندشمردن!! مردم به سر آمده و از امروز است که مردم سالاری پایه حکومت و اقتدار خود را بر ویرانه های جماران بنا می کند و هم قولی و شوراها و طرفداران این مردم سالاری در مسیر این رود پرتلاطم تا دریای آزاد، همان کشتی نجاتی ست که فقط در استان باورشناگرانی را در این مسیر میگیرد که بر پرچم حاکمیت مردم بوسه می زنند.

با درود به تمام عاشقان راه آزادی

استکھلم اردیبهشت ۱۳۸۲

مجید.م.ح.ن.خ.ذ.ح.ح.ج.ذ.

۱۰

قرار ملاقات

نمیدانم که تاریخ آخرین قرار ملاقات به کی و کجا برمی گردد، اما چنان زمانش دور است که حتی آداب و رسومش را هم فراموش کرده ام... راستی شما هم به این فکر افتاده اید که چه مدت پیش از خودتان سراغی گرفته ایدو به خودتان سر زده اید؟! حتما با من هم قول و هم مشکل هستید!!! اوایلش فکر می کردم که مشکلات و معضلات روزمره مجال به خود آمدن و با خود خلوت کردن را از من گرفته است، اما به مرور که فرصتی دست می داد و خلوتی می یافتم متوجه می شدم که نه، واقعا حوصله خودم را ندارم و با هزار بهانه و بازی در آوردن از خودم فرار می کردم!! دلیلش در آن زمان برایم روشن نبود، شاید می ترسیدم با خود خلوت کنم و احوالی از خودم بپرسم چون بلافاصله نه تنها بغض گلویم را می فشرد، بلکه از این همه کلاف سردرگم سرگیچه می گرفتم و از این نوع زیستن و انسان بودنم رنجور می شدم که واقعا حکایتی ست اسف بار "در خود بیگانه زیستن"

حالا چرا بعد از مدتها به فکر ملاقات با خودم افتادم، یا بر سر این چهار راه بیگانگی خودی به اعتراف نشستم درست حدس زدید؛ یک جرعه!!! یک تلنگر حسابی به رگ و ریشه احساسات و درونم و شاید یک خراش از چنگال شرایط بر گره تفکرات و....

در این راستا به طور اخص، باز دید فیلم خاکسپاری زنده یاد احمد شاملوی عزیز با توانمائی از او با این مضمون ".....آی عشق چهره سرخت پیدا نیست!"...مرا بیدار کرد:

در مورد نظر شما به نوشته های شاملو اطلاعی ندارم، اما من هر برگ گفتارش را کوله باری از رنج و درد جامعه ای می بینم که خود او نیز در حوض و فرازش به خود بیگانه زیستن اشاره دارد و از همین بیگانگی و دوگانگی و از فاصله عشق و زیستن در حرف و عمل فریادها دارد... با این تعاریف و تلنگر لحظه ای مرا به خود آورد که؛ صد افسوس که در ما، خودعشق - عشق به زندگی، به خود، به فردا... همه چهره سرخس مخدوش و پریده رنگ شده است، ما از سر خودخواهی عشق را بی حیثیت کردیم و از این معنی، انسان بودن و خویشتن خویش را با رنگ دیگری به بازی گرفتیم و با خودمان بر سر بازار بی عدالتی و ناجوانمردی نشستیم. به خود دروغ گفتیم، خود را در گذرگاه اشتباه های فردی و تاریخی قانع کردیم که این برابند و جنازه کشتی تاریخی بازده موجهی از بی عدالتی های تاریخ جامعه و خانواده است که علیرغم ناکامی ها، انسانیت کشتی ها و عشق سوزی ها و پرده دری ها، بر ماروا شده است و این شیوه بر حسب گذار زمان به عادت نشسته و خودفریبی ریشه داری - دیگر فریبی که جای خود دارد - ما را از خودمان، انسان بودنمان فاصله داده و کم کم فراموشی و غیبت خود را پذیرفته ایم و در یک هاله رقیق از عشق رنگ باخته

ای بنام باور شخصی، خانه گزیدیم بی آنکه خم به ابرو آوریم که عشق، زندگی و انسان رنگ دیگری، فردای دیگری و تعالی دیگری دارد و دیگران را با این ابزار مریض و یک بعدی محک زده و از این دست حامیان و دوستان مشابه ای از جنس فریب برگزیدیم و با تزه‌های سرنوشت ساز!! در یک قالب زمخت تاریخ کفن پیچیده سالهای مومیائی، ذهن های ساده و سالم را به زیر سوال برده و تشنج بی دلیلی را در روند سیاسی اجتماعی دامن زنیم.

این ها که نوشتیم خود تنها گوشه ای از دلیل گریز از خوداست آنهم در لحظاتی که فرصتی خالی از تشنج و گرفتاری روزمره ما را به سوی خودمان می کشاند، و ما به بهانه ای و ترسی ناشی از مرگ باور

۱۱

خودفروخته و از دست دادن آنچه که بر مرام فریب و سبکسری و خودخواهی ساخته ایم از این قرار ملاقات سر باز می زنیم و یا با سوت بی اعتنائی از کنار خود می گذریم و هر زمان که ته مانده بی قراری انسانیتمان فریاد می کشد که: آی، منم، اینجا! بخود آی، مغلظه و دروغ و خودفریبی بس است ... چنگ بر گیسوان زمان کشیم و زمین و آسمان را، دیروز و امروز را و دیگران را مقصر این عذاب وجدان دانسته و مجدداً توجیه را بر واقعیت برتری داده و یقۀ خود را از دست خود رهائی داده دوباره می گریزیم. اما نکته مهمتر، ریشه دواندن این خودفریبی به جامعه فریبی ست که همان انتقال بی پایه تحریف و تحلیل معضلات شخصی در تفسیر جامعه مدنی بوده که لازم به تعریف نیست که چه توهم و دردی در رشد و دید پیشرونده جامعه بوجود آورده و چه دودی در چشمان ساده باوران و حتی دلسوزان می رود. باری، از این دست بسیار است در مضرات از خود نیگانگی و دور شدن از آنچه که شایسته انسانی زیستن است و این تا زمانی در این روند خودکشی پیشتازی دارد که ما از مهمترین قرار ملاقات زندگی مان که با خودمان است سر باز زده و از خود بگریزیم. در غیر این صورت، برای ساختن یک جامعه نو، با فرزندان دل عاشق، دست عاشق و چشم عاشق که چهره سرخ عشق را بشناسند، که بوی اقایای زندگی بخش را از فرسنگها استشمام کنند، و صدای بال پرندگان آزادی را در آسمان بخت خود چون سرود زمزمه کنند، بایدمان که به خود آئیم، با خود آشتی کنیم و این چرم حجاب و خودخواهی و تعصب را از چهره شرم ظریف انسانی مان برداریم تا صادقانه چون برگ درختی با کوچکترین نسیم بلرزیم و همچون استواری تنه و ریشه درخت در مقابل عظم ترین توفانها از جای نجنبیم.

استکهلم - آگوست ۲۰۰۳

مجیدم نرح چخدر. حزج. ن.

۱۲

عشق از دیدگاهی دیگر

دوباره وقت آن رسیده بود که این ذهن کنجکاو و این قلم نا آرام را در دشتی از مطالب و شنیدنی ها و گفتنی ها به پرسه وادارم و گوشه ای خالی از پرسه زندهای بیهوده در لحظه های آشفتگی بیموقع را با یادداشتی دیگر پر کنم.

مطلبی که در این راستا و بادیدگاهی دیگر بر ذهنم فشار آورد همانا، چنان عمومی، وسیع پر بار و بحث انگیز است و بزرگان ادب و جامعه چنان با آب و تاب و دلیل و برهان از آن یاد کرده اند که این قلم بی سواد من و این ذهن ناخن خشک من یارای آب تنی در این دریای عظیم کلمات و جملات را ندارد. گفتنی ها را گفته اند و شنیدنی ها را شنیده ایم. ولی تنها به خود اجازه دادم که در این بحر طویل به چند نکته بسنده کرده و موضوع - عشق - را از دیدگاهی دیگر به ترسیم کشم، و طبق معمول همیشگی دنباله آن و ریش و قیچی را به آینده سپرده و خود را به نوعی از این پرسه زندها و مسئولیت آن کنار کشم (زیاد این حرف راجدی نگیرید) از طرف دیگر بقول نازک بینی زیاده از حد این آش جا افتاده را هم نزده و برای خودم درد سردست نکنم (این قسمت را هم فقط برای حفظ سنت و قافیه نوشتم). اما گوئی که این مقوله عشق دردسری که ندارد هیچ، محسناتی هم دارد، البته اگر زیاد بهم نخورد، چون میدانید که همیشه جمع اعداد در یک عنصر یا مقوله با هم هستند؛ یعنی اگر از عشق زیاد بگوئی، جدائی و تعصب را باید کندوکاو کنی، اگر از عشق آواز سردهی نمی توانی

از انتقام چشم بیوشی و.....
با اینکه عشق با آزاده گی، انسانیت، برابری، سعادت و اعتماد و یک دلی همسو و همراه است.
امامن در اینجا تنها می گویم که: عشق بستر مخملی فرشی ست که بر سنگلاخی از پستی ها
بیدادها و ستم ها با طرح زیبایی از خوی انسانی، آزاده گی، اعتماد و خوشبختی گسترده --
شده است.

و دوباره در اینجا اشاره هائی است عمیق بر راستای هدفمان که بر دل و جان می نشیند که:
از زیرکی پرسیدند: از چه رنج می بری؟ گفت: از عشق!
از او پرسیدند: برای چه رهایش نمی کنی؟ گفت: برای اینکه عشق زندگی من است.
از او پرسیدند: از چه لذت بری؟ گفت: از عشق.
پرسیدند: از برای چه؟ گفت: برای اینکه با گذشت و صبر توام است.
از او پرسیدند: چرا گذشت؟ گفت: اگر عاشقی از خود گذشته ای، اگر رهایش کنی از زندگی
گذشته ای، اگر ادامه دهی از دنیا گذشته ای... و ادامه داد:

۱۳

انسان عاشق، انسان فارغ است که از پول می گذرد، از گناه می گذرد، از جان می گذرد و از
لذات دیگر می گذرد و.....

و در جای دیگر اشاره پر بار دیگری است به عشق که:

"عشق کوه نیست تا گذشت زمان بتواند ذره ذره بسایدش و بفرسایدش، ولی عشق چنان
بزرگ است که در قفس واژه ها و جمله ها نمی گنجد، مگر آنکه رنج اسارت و حقارت را
احساس کند. عشق برای اینکه در کتابهای عاشقانه جای بگیرد، بسیار کوچک و کم بنیه می
شود..

که عشق هنوز از کلام عاشقانه بسی دور است و باری، که این زندگی را تفاوتی ما می
سازد نه تشابه های ما و عشق در اینجا تفاوتی ست که پایه آن را می ریزد، چرا که تشابه ها
دال بر محو شدن یکی در دیگری ست و عشق چنین نیست و تشابه تسلیم شدن است، که
عشق مبارزه است... که عشق ارتقاء است..... (۱)

من باور دارم که عشق راباید از قفس واژه ها و جملات به میدان مبارزه بکشانیم و خرقة
عبادت بر آن نپوشانیم و در عالم تفاوت هایمان، در شاهراه اتحاد و مبارزه با دشمن مشترک
چه در عرصه اجتماعی، فرهنگی، ظلم ستیزی و انسان دوستی و آزاده گی و محبت بر عشق
و خاصیت آن تکیه کنیم و در فکر تشابه سازی، امر بری، اطاعت و حل شدن در دیگری یا
چیزی نباشیم و در این راه از عشق سودجویی نکنیم تا به معنی عشق که باری فراغ و رهائی
ست نزدیک شده ایم. هیچ عشقی عمیق تر، متداوم تر و جاودانه تر از عشق به انسانیت،
برابری و عدالت نیست و هیئات که این معشوق در بند و اسیر و زجر دیده، سرزمینی پاک و
مردمی عاشق آزادی ست که دستانشان را بسوی مائی دراز کرده اند تا عشق را در این
لحظه حساس با هم تجربه کنیم و در این زمینه فرش نقشهائی از مسئولیت، یکدلی (نه
تشانه)، شور آزاده گی و هوای تازه را بیافیم و بر همان سنگلاخ انسان ستیزی دیرین و امروز
بگستریم، این عشق، این شمشیر رهائی (نه اسارت) راهی ست سخت و همیشگی، نه
ساحلی آرام و فراغی یک شبه، قدم گذاشتن در این حیطه عشق دل به دریا زدن است و در
پی معشوق بودن، نه برای لحظه و دل من. نه برای فقط امروز که در پی دویندی ست تا
انسان و دنیا باقی ست، که بدون عشق و مبارزه و امید، نه انسانی ست، نه معنی بودنی.

که... آفتاب آمد دلیل آفتاب

توضیح (۱) - نادر ابراهیمی

مجید.م بعد از ظهر یکشنبه یک روز تنهایی است که

از واقعیت تا سایه روشن خیال

دلم می خواهد دوباره بچه باشم ، نه بچه دیروز که بچه فردا!
 دلم می خواهد بچه باشم و در اتاق طبقه بالای خانه مان دراز بکشم و آفتاب قبل از ظهر پائیز از پنجره اتاق بر من بتابد و از لابلای تلالوی طلائی آن دختر همسایه را که در پشت بام ملافه های سپید را باد باد می دهد تا بر روی طناب پهن کند تماشا کنم و خنکای طراوت ملافه را از آن فاصله در ذره ذره سلولهایم حس کنم و عشق جوانی را لمس کنم ، عشقی در هوای تازه ، نه در پستوی خانه ، نه در هر ضربه شلاق ترس و عقوبت ، نه در عقده های فراموشی و حسرت در دایره سنگسار ، که در هر خزان و بهار ، در ابراز متقابلی بنام زمینه زیبائی از هستی و وجود داشتن و همان احساس ساده ای که کمبود عمیقی را در من ایجاد می کند و نمی دانم چرا؟! ، آری ، دلم می خواهد عشق را ببینم و کلام نامفهومش و چشمان و حرکات موزونش مراد سال بعد به پشیمانی از آن سالهای بی خبری بکشاند - و به خود بگویم که چقدر احمق بودم.

دلم می خواهد بچه باشم و در بازی گرگم به هوا ، گرگ یا بره ای باشم که نه درنده است و خائن و نه مفلوک و ستمکش ! نه دروغ می گوید نه تملق ، که بوی خیانت را نمی شناسد و ترس را در ایوان آزادی حلق آویز کرده است اگر گرگ می شدیم هنوز دوست بره بودم و اگر بره بودیم باشوق و هم زیستی بود . دلم می خواهد بچه باشم و دوباره سوار بر چرخ و فلک شوم و دوران آنرا در شادی و قهقهه بگذرانم ، نه -- چون دوران این چرخ زندگی در کام حداقلی و جهنمی سهم اکثریتی یا دورانی که شب همیشه در پی شکار روز است و چنین وحشتناک ماه را در پی سال و جوانی را در کھولت یا مرگ زودرس و شکارچی را در پی شکار و پرنده تعقیب می کند.

دلم می خواهد بچه باشم و چون آن روزها الا کلنگ بازی کنم تا تعادل را در آنجا دوباره تجربه کنم ، تا -- برابری را در آن بیاموزم که دوست سنگین تر از من برای حفظ تعادل و برابری پایش را بر زمین می کوبد تا من با او در یک سطح باشم .

دلم می خواهد بچه باشم و تاب بازی کنم تا پرواز را با کمک دوست و نزدیکانم در لحظه بیاموزم و شوق پرواز من عشق پرواز را در آنها زیاد کند و من بالاتر و بلند تر پرواز کنم و بام زیستن را آزادانه بیابم ، تا همه چیز را بیک اندازه ببینم و بشناسم که بدون قفسی و بال شکستی !

دلم می خواهد بچه باشم :

نه دیروز ! که فردا . تا بیاد آورم که بچگی چه دنیای بزرگ و زیبائی است

دلم می خواهد بچه باشم و امروز متولد شوم برای فردای بدون بغض ، بدون قفس و بدون آرزو !!!

اردیبهشت ۱۳۸۰ استکهلم

مجید م.

۱۵

از گوگوش تا دیکتاتوری

درود ، درود بر خودمان ، درود بر شما و درود بر گوگوش ها که انعکاسی از ماست ، از دوران قاب یادگاری مان تا به امروز ، که این خاطره هارا بر دیوار نسیان آویختیم و قلم و زبان سیاسی و آزادی -- طلبی مان را گشودیم و همه جز خودمان را از دم این تیغ عدالت و دموکراسی گذرانندیم . البته به کسی توهین نشود ، ولی اگر کمی انصاف و عدالت داشته باشیم می بینیم و خواهیم دید که - آنچه گفته شد اگر کاملاً واقع نباشد دروغ هم نخواهد بود . و دوم اینکه خانم گوگوش مثالی است از خودمان در قالب کسی یا چیزی مثلاً بنام گوگوش که امروز - از تاریخ نوشتن این مقاله -! برای عده زیادی مسئله بغرنجی شده آنهم از نگاه حساس شخصی شان ، نه از شمامت و دودلی دیگران ! و یا عمق شیوع این نمونه های نه چندان قابل انتظار در لحظه های حساس اجتماعی ...

... و اما قضیه از گوگوش تا دیکتاتوری :

روزی روزگاری هنرمند محبوبی بنام آنچه که می پنداشت درست است و آنچه که دیگران قدرتمند می پنداشتند که درست است در چهار دیواری خانه ای - قلعه سنگی سکوت - که با چند پلکان از حیاط !! قلعه جدا می شد باتفاق ندیمه ! وفادارش محبوس شد و صدایش را در قاب زمان بر دیوار اسارت آویزان کرد

(بقول خودش تن به خیانت به هنر و سر سپردن به ابتذال!!! نداد) و فقط صبح تا صبح گرد و خاک صدایش را پاک می نمود که چون دل ما و خودش مشمول زمان نگردد. باری بگذریم، این چهل گیس در بند چه از ترس دیو سپید - ببخشید دیو سیاه - یا از غم بی وفائی یاران و حامیان و زخم زبان بعضی های داخلی و خارجی منتظر امیرارسلانی بود که بالاخره پس از ۲۲ سال این امیرارسلان با ردای - عبای - سپید رسید. اما درحاشیه این قلعه سحر و جادو شده آقازاده هائی (پرورده های دیو سیاه) کمین کرده بودند که درزیر عبای، ببخشید، سایه هنردوستی! امیرارسلان خان! سفره سودجویی خود را درهر گام این هنرمند - چهل گیس - پهن کرده و کیسه کیسه پول بی زبان مردم یک دل نه صد دل مشتاق را به جیب های گشاد مبارک خود بزنند و اینطور هم شد. چهل گیس، ببخشید، گوگوش عزیز از قلعه سنگی آزاد شد و بالهایش رابسوی مردمی که اجازه دیدارش را داشتند گشود و لبخند ملیحی به تشکر امیرارسلان را میهمان کرد! و بار سفر کوتاهش! را به غربت بست - و صدایش را با زمینه ای شایسته یک بانوی خواننده در بند و مردمی به ارمغان آورد و چنان مجذوب حمایت و اشکهای شوق دیدار دوستدارانش شد که باری درمقطعی امیرارسلان و پول و شهرت را فراموش کرد و حس کرد که به خانه خود و در کنار عزیزانش برگشته اما غافل از اینکه باید ساعت دوازده شب (طبق قرار داد باید پس از یکسال برمی گشت) به قلعه سنگی برگردد و حساب پس دهد - باید ببخشید که افسانه سیندرلا و امیرارسلان و دیو سیاه و گوگوش ... را قاطی کردم، اما چرا نه!!! این روزها که همه جا هدف وسیله را توجیح می کند!! چرا ما نه!!! - در هر صورت، اصل مطلب اینجاست که مردم سیراب از صوت این هنرمند، تشنه جواب صدها سوال و اگرها هستند، که هنوز در لفافه ابهام مانده و چون هیچ کدام از طرفداران وی از ته دل دوست ندارند این عزیز، متهم به قصور از مواضع آزادمندی و آزاد خوانی که مشخصه خوانندگان و هنرمندانی چون گوگوش می توانست باشد، بشود (متاسفانه، این خصوصیت طبقاتی ماست که تمایل به بت سازی داشته و در بت شکنی دودلیم حتی آنهایی را که خودمان ساخته ایم ویا روبرو شدن با اینگونه واقعیت ها را نداریم، چرا که با نفی این شخص به

۱۶

نوعی خط بطلان بر روی باور خودمان کشیده ایم - ضعف نفس! -) آرزومندانه دعا کرده یا بدنبال توجیحی هستند که این وصله را از دامان او پاک کنند و تکرار میکنند که گوگوش کجا و توافق با آقازاده ها - لاس زدن با ردای دیکتاتوری - کجا!!!

این مقاله صرفا فرو پاشی باورهای یک هنرمند نیست که چه بسا وی نیز ناخواسته در این باتلاق افتاده - که در این صورت اعتراف و روراستی با این همه دلهای صادق و پاک یک راه حل است و سکوت صحنه گزاردن بر این مدعا!!!، از طرف دیگر این مقاله فروپاشی توهمات ما، در باور خودمان است که صداقت با خود تمام مرزهای ابهام، پس روی و عقب ماندگی مان را ترمیم می کند وبتهارا یکی پس از دیگری می شکند. حال این گوی و این میدان بخشش و وفاداری مردم - روی سخن با خانم گوگوش است - و این گوی و میدان واقعیتها در مقابل آینه قضاوت و صداقتمان - روی سخن با خودم و تو است - .

دسامبر ۲۰۰۱

مجید م.

۱۷

آسان نیست ...

زندگی، تجربه و این راه هزار خم، چه تلخ و چه شیرین، و چه ناگوار و گوارا، در راستای اعتلای انسان نقش مهمی دارند و آدمی را در هر قدم به پیش با دنیای ژرفتر، شگفتی تر و پرپیچ و خم تری آشنا میکند دنیائی که اگر لحظه ای و سطحی بدان بنگری، ناامید و گم و گیج و غرق می شوی و اگر عمیق و باتامل بنگری می توانی راه خویش را در این تلاطم و توفان بیابی و در قایق ساخته شده از صبر و تجربه و در این دریای ژرف و بی انتها و بی پیش روی - تاکجا و کی نمی دانم، اما می دانم که نامش همان زیستن است، زیستنی که شایسته انسان است - و از این لحظه است که همه چیز را به یکباره عمیق تر بااندیشه تر و باصطلاح منطقی تر خواهی دید و به داوری خواهی نشست .

اما این مهم اینچنین که با نوک قلم روی کاغذ می آید ساده و سریع و بی درد ورنج نیست، که بهائی چه بسا بزرگ و گران دارد و در این گذار چه انسانها در نیمه راه گم و منحرف و گیج مانده، بازنده و حتی نابود شده اند (هم جسمی و هم ذهنی) و متاسفانه این دوره بحرانی یعنی قدم گذاری در این ژرفنا تا ثبات - یافتن بر مسیر این مرحله از تجربه اندوزی، شامل حال همه ماست با هر نژاد، عقیده، نظر و حتی سنتی که

به آن پایبندیم و این قدم رهایی انسان را آخرین و نهادینه ترین هدف میسازد و می گوید: "من درد مشترکم، مرا فریاد کن"

از طرف دیگر برای من یا تو این مرحله می تواند قابی باشد با تمام خصوصیت های فرهنگی، خانوادگی و آموزشی - اجتماعی خاص خود و لزوما برداشت من از تحولات اطراف در شکل قالبی خود در مقایسه با دیگری متفاوت ظاهر می شود اما این قابهای خاص در کنار هم شکل کلی جامعه و قالب رفتار عمومی مرسوم و مقبول جامعه را به خود می پوشاند و مرزبندی خاص را وسیع تر کرده و این گسترش و ارتباطات در سطح جهانی به همین شکل بعد جدید میابد و لزوما در کل روند اجتماعی هم جهت با دیگران بسوی یک نقطه مشترک و یک هدف میروند، هدفی که بستگی به روش برداشتها از محیط اطراف و فعل و انفعالات کلی جامعه و طبیعت دارد.

اما آنچه که مرا به شکل خاص به این نوشتار کشاند دردی بود که آتشش از همان قاب خصوصی بر افروخته شد، دردی که مرا واداشت در آموختن و استفاده از واژه هایی که به نوعی چارچوب شخصیت انسانها و هدف چه نوع زیستن او را تعیین می کند تجدید نظر - صحیح تر بگویم - تامل کنم و برای رسیدن به تعادل چگونه زیستن و رفتن بر مسیر این دریای متلاطم چه راهی را برگزینم و چه دردی را تاب آورم، نه دردی که تا نابودی من فریاد کشد، نه دردی که بوی انتقام و خودخواهی دهد، نه که در این راه عشق را باخته بودم اما نفروختمش. اعتماد را از دست داده بودم اما از خود نبریدمش، دوستی را با خنجری در مشت دیده بودم اما بر پشت نگذاشتمش، و غرور را بر درخت بی شرمی و حقارت آویزان دیده بودم اما مرده نشمردمش و کلام آخر که تهی شدن خویش را دیده بودم اما به مرگ خویش باور نداشتم.

... و امروز با توشه ای از این همه درد، یا در راهی نهاده ام با این باور که با قلبی خالی، دستی تهی و ذهنی در هم و هیچ نیز می توان زیست، که این هیچ ها خود نیز چیز نیست، آغازی ست، الفبای نوشتنی است از نوع خود، نفس کشیدنی ست با عطر خود، اندیشیدنی ست با هوای خود، و زندگی کردنی ست با رسم خود و

۱۸

اینکه شدنی ست در قایق سادگی، انسانی، بی آلابشی و کودکانه خود. که دوباره مرا بر مسیر این دریای پر تلاطم بنشانند تا به بی انتهای زندگی ببرد، با عشقی از جنسی دیگر، اعتمادی از دستی دیگر، دوستی و رفاقتی از رنگی دیگر و غروری آویزان بر درخت سبز زندگی بهتر. تا آنجا که عشق - آب، نان، شکم گرسنه، اشک و درد و بازنده گی نباشد. تا آنجا که اعتماد - لبه پرتگاه، تنهائی، از هم بریدن و انتقام نباشد. تا آنجا که دوستی - خنجر، خون و پشت و خیانت نباشد. تا آنجا که غرور - تعصب، خودخواهی و مرگ شهادت نباشد.

مجید م. اسفند ۱۳۸۱ استکهلم

ذرح چخند. حزج. ح. ذ

۱۹

مهاجر یا معترض

بازار آشفته سیاسی، اختاپوسهای هار اقتصادی و شیوه چپاول مرسوم بنام تقسیم دنیا (پیشرفته، درحال پیشرفت و عقب مانده) راه کار سیستمهای سرمایه داری عصری ست توأم با مبارزات مردمی، اضمحلال دیکتاتوری، اوج تروریسم، و... که در عین اینکه بظاهر عرصه تاخت و تاز قدرت های سرمایه، و حسیض و فراز قدرت توده ها (بدلیل ایجاد شکاف سیاسی و انحراف مبارزاتی از طرف عوامل سرمایه و قدرت حاکم) می باشد، در واقع شمارش معکوس از عقب نشینی و فرود این زنجیره سرمایه داری را در قبال جبر حق طلبی و آگاهی توده ها بسرعت و به اجبار نشان می دهد و همین امر موجب بهم خوردگی توازن ها در یک کشور - (بین مردم و رژیم حاکم) و در یک منطقه (گسترش آشفته در بعد جهانی، اتم از مبارزه در محل، تاثیر گذاری در کشورهای همسایه، رسوائی چپاولگران در پیشی جستن از هم !!) و سر آخر عدم تعادل قوای جهانی در تاثیرات کشمکش منطقه ای خواهد بود که همان آشفته گی سیاسی - اقتصادی و بر هم زنده پیش بینی ها و سرمایه گذاری های درازمدت سردمداران سیستم قلدر جهانی را بوجود آورده و آنها را به فکر تدبیر نوین و شگرد انحرافی تازه ای در بازگرداندن آرامش !! اولیه واداشته، که یکی از این شگردها، شکاف در

صفوف بازوی دوم توده های مبارز داخلی و زبان و فریاد آنها در خارج از قلمرو ممنوع ها و قدغن ها ، یعنی ما مهاجرین و به لغت سیاسی تر ، ما "معترضین نخست" می باشد .

پیش از بازگشائی بحث مفاهیمی مهاجر یا معترض و نقش و تاثیر آن در تداوم ورود مبارزه به دنباله چگونگی عوض شدن تاکتیک سرمایه داری و اقماردیکتاتورمنطقه ای آن میپردازیم. همانطوریکه طرح شد ، بهم خوردن توازن جهانی شروع امیدوارکننده ای ست که نوک تیز پیکانش بطرف سرمایه داری و نیروی کشش آن در دستان توده هاست ، اما نکته ظریف این هدف تاریخی اینست که سرمایه جهانی در انتظار مرگ خویش نمی نشیند و در اینجا دستپاچگی اهرمهای استثمار است که برای جلوگیری از هم پاشیدگی محاسبات و برای نجات خود از هیچ عمل و جنایتی فروگذار نخواهد بود و در این راستا از ظاهرپسند ترین این شیوه ها ، تفرقه ، دسیسه و شکاف در صفوف مبارزه یا خریداری انسان فروشهایی که سوابق و اعتباری بین توده ها دارند ، خواهد بود. و یا اینکه تبلیغات اصلاح کاری و فضا سازی معتدلی که با روی کار آوردن جناح های معتدل در آرام سازی و پیش گیری روند براندازی استبداد و دیکتاتوری و کوتاه نمودن دست نامرئی دول چپاولگر و حفظ کل نظام را در بر دارد ، می باشد . یکی از این نمونه ها پرورش و تبیین جناح و عامل مذهبی در آستین استثمار جهانی و حمایت از آنها در بقدرت رسیدن بوده و هست ، چرا که این قشر در کشورهایی با زمینه طولانی سنتی خود که در کلام و عمل بخش مهمی از فرهنگ شان آلوده به این رنگ شده بسیار ساده و سریع در دام این توهم قرون وسطائی و ترس از جهنم و شوق بهشت می افتند و در این توهم با چشمانی بسته و شمشیر تعصب به جان چپ و راست و دوست و دشمن افتاده و ناخواسته راه بهشت را بر اقلیتی چپاولگر و آزادی ستیز با خون هموطن و همسایه

۲۰

خود آبیاری می کنند . اما از طرف دیگر ، چون این گونه حاکمیت ها بر پایه جهل و شکم پروری گذاشته شده (سابقه تاریخی دال بر این مدعاست) سازش و هر گونه تغییر از بالا و خرید و فروش و جنایت و خیانتی در آن امکان پذیر است و چه بسا که استثمار جهانی بکرات در این راه موفق بوده و به حکم نمونه امروز هم می بینیم که چگونه پیراستعمار و هم پالگی هایشان در حفظ این نظام (جمهوری اسلامی) و در استحکام و تثبیت آن به پابوسی جناح اصلاح طلب !! آمده اند. اما پیروزی این شیوه و دسیسه سیستم حاکم و حامیان خارجی آن به دو عامل وابسته است : اول خوش باوری توده مبارز داخل و رودست خوردن آنها در بازی سیاسی دو جناح (البته حمایت از زندانی سیاسی ، اعتراض به حکم اعدام و سنگسار ، حمایت از مطبوعات آزاد و آزادی بیان و... هیچ ارتباطی با هم سوئی و حمایت از جناح اصلاح طلب را ندارد در صورتیکه این اصل بر اندازی نظام باید چنان قوی و پایه ای باشد که انسانهای آزاده اصلاح طلب را به داخل روند مبارزه براندازی خود کشد و همیشه حامل شعار " هر که بماند بر ماست " باشد) در بر حق دانستن یک جناح و انحراف مبارزات مردمی به عرصه محدود بقای کل نظام در قالب اصلاحاتی ناچیز و به هدر دادن خون صدها هزار جوان و پیر و تاخیر در اهداف مقدس رهائی و خیانت به نسل آینده است . دوم رها نمودن سنگردوم مبارزه در حمایت از مبارزات داخلی ، عدم افشاگری جنایات رژیم حاکم در بعد جهانی ، عدم اعتراض به توطئه چپاول دولتهای خارجی از اموال بی صاحب و یاعقد قراردادهای ننگین و عدم انتقال آگاهی به توده در داخل کشور در رابطه با دسیسه ها و حرکات انحرافی و مانورهای استبداد داخلی و حامیان خارجی آن و

در باز شکافی این موارد شیوه مبارزه در داخل را به بحثی مفصل و در زمانی دیگر واگذار نموده و در اینجا فقط مختصرا نقش مهاجرین یا معترضین را قلم می زنیم :

همانطوریکه طرح شد این ترفند ارتجاع زمانی با شکست مواجه خواهد شد که نیروی مهاجر یا نیروی دوم مبارز که معترضین نخست نظام حاکم بودند - یعنی کسانی که در جهت نارضایتی و عدم سازش و عدم قبول نظام رنج غربت را بر تمکین در ماندن با نام تداوم مبارزه ترجیح داده و اعتراض خود را به سیستم قرون وسطائی از این طریق نشان دادند (بگذریم که در این هجرت واژه فرار در مورد معدودی حاکم و راحت و آسایش جوئی پاره ای واضح و ثابت شده است و اینان گوسفندانی هستند که در سلاخ خانه بی اعتنا به سر بریدن دیگر گوسفندان به نشخوار مشغولند !!) و در جهت تداوم مبارزه و پشتیبانی از حق آزادی

توده انسانهای اسیر روزها و شبها بی طاقتند. اما همانطوریکه اشاره شد، ارتجاع و حامیان آن بیکار ننشسته و با هزینه های هنگفت و ارباب و ترور، راه اندازی ستون پنجم، در ایجاد سکوت، خریدن افراد و جریانات و به خیانت کشاندن محبوبین و معتمدین در سنگ اندازی در راه مبارزه، در به انحراف کشیدن آن و حتی المقدور زمان خریدن برای بازسازی پایه های پوسیده دیکتاتوری کوتاهی نمی کنند و این مهم است که نقش آگاهان سیاسی و جریانات و رسانه های مردمی و بخصوص در میان مهاجرین را که پنجره ای باز تر از فریادهای در حبس داخل دارند، بارزتر و مسئولانه تر در تداوم مبارزه و حمایت و نگرهبانی آن تعیین می کند و این وظیفه نه تنها بسط و افشاء جنایات رژیم خودکامه در سطح بین المللی است که اعلام همبستگی از این طریق با مبارزات داخل و همدردی با آنها بوده،

۲۱

و همچنین نه تنها اعتراضات مستمر و آگاهانه در این رابطه بلکه خنثی کردن توطئه و خیانت بعضی از مهاجرین خود فروخته و یا ستون پنجم رژیم بخصوص در پایگاههای صوتی و تصویری و حامیان چپاولگر و فرصت طلب آنها باشد هر چه تمامتر می باشد و از طرفی دیگر زدودن این توهم در داخل و خارج و با هر وسیله تبلیغی و اعتراضی، که رژیم لب گور نمی تواند با چهره اصلاح طلب به بقای خود ادامه دهد، می باشد. و از همه مهمتر ایجاد یک اتحاد نسبی با یک هدف براندازی در بین مهاجرین و یا معترضین و اپوزیسیونها باشد. باشد که در تاریخ فرهنگ لغت سیاسی، واژه مهاجرت، جایگاه اصلی و انسانی خود را که همانا مهاجرت برای اعتراض به بی عدالتی و ستم و اسارت قلم و زبان و عشق است، پیدا نموده و با آمیزه ای از دوستی و عشق و اتحاد، پیوند مبارزه را با نیروها و توده ها در صحنه داخلی محکم و میمون، تا رهایی حفظ نماید.

نوامبر ۲۰۰۲

مجید.م نرح-چخدر-حزچ.ذ

۲۲

اما اگر تو بودی !

پنجره را باز کن و ببین دل شب چون دل من گرفته ست. باد سرد بی موقعی احساسات گرمم را می لرزاند و باران اشک نم نم از گوشه چشمانم روان است. باران هم بی موقع می بارد، دلم هم بی موقع گرفته است. بسا که الان فصل شادیست و امید؛ به سختی ها باید خندید، به زندگی باید خندید، درون آینه باید خندید از منظره ای که زدگی از پنجره غبار گرفته سرک می کشد باید خندید، از علفهای سبزی که از لابلای -- سنگفرش کف حیاط بازیگوشانه سرک می کشند و می رقصند باید شاد شد، از تلاش ساده مردم برای فردا و به امید فردای بهتر، باید امیدوار شد و خندید.....اما نمی دانم چرا بی موقع دلم گرفته است: مثل - امشب، مثل دیشب و شاید مثل فردا شب. اما، اما اگر تو بودی حتی برای لحظه ای، حتی در خوابم ----- نمی دانم شاید اگر تو بودی، منم می خندیدم !!!!

تابستان ۱۹۹۸ مجید.م

۲۳

کسی مرا باور نکرد!!

گفتم برای من گریه نکنید زمانیکه با خودم خداحافظی می کنم، که آن روز، روز جدائی نیست، روز رهایی ست حداقل نه برای من، که برای دل من! اما کسی حرف مرا نمی فهمد. گفتم برای من گریه نکنید، زمانیکه پنجره را باز میکنم تا عشقم را که در خانه تنهائی نشانده ام آزاد سازم و در تنهائی خود به تفکر و در حسرت این جدائی به عزا بنشینم. اما این راهم کسی نمی فهمد.

این پرنده بی بال، این آشنای غریبه، این شادی پر ملال قفس نمی خواهد و قتیکه از زندگی، حرکت و تفاهم جدا شود. این خورشید در بدر، این هزار خوش آواز روز به روز قفس سینه ام را به آتش می کشد و در تقلاست و به هر درودیواری می کوبد تا بار دیگر بال باور مرا بشکند و نفس دیگری در هوای آزاد تنهائی بکشد و مرا بکشد. این خسته همیشگی و این تنها مانده

امیدم ، بارها و بارها وفاداری خود را به باقیمانده این عشق ثابت کرد ولی باور نشد! و چه پر ملال شدم هربار و هر کلام ، که کسی حرفم را نفهمید ، و آنها بر باور دیروز خود سنگری از دودلی و بی اعتمادی ساختند و مرا در آتشی سوزاندند که دیگری شعله ور کرده بود !
... ولی هنوز فریاد می زوم که ای پرندۀ بال شکسته ، ای عشق یکطرفه چشمان خود بگشای بال پروازت را برقلۀ بی اعتمادی بگشای که یارای پرواز تو فقط از بام این خانه بوده ، نه از اوج آرزوهای کودکی ! باز کسی حرفم را نفهمید .

دوباره فریاد بر آوردم ، ای پرندۀ بی کسی ، ای زخم خورده از هر کسی ، بر توهمات زودگذر ترانۀ زندگی مخوان و این برج سست پای پرواز را بنام زندگی نو و رهائی پایگاه اوج خود --- ندان ، باز کسی حرفم را نفهمید .

ولی من امروز دوباره در اوج ناباوری دیگران ، پنجرۀ قلبم را باز می کنم و تمامی گنجینۀ زنده بودن و امیدم را که نام عشق بر آن گذاشتم با طیب خاطر به بیرون پنجره و به دست باد و -- آفتاب و آسمان می سپارم ، که اگر یارای پرواز داشت بدنبال قلۀ اوج از دست رفته بپرد . که اگر بدنبال درخشیدن بود به خورشید بپیوندد و اگر بدنبال آزادی بود ، آسمان و زمین از آن او باشد .

می دانم کسی حرفم را نمی فهمد ، می دانم کسی باورم ندارد ، اما خود بدان واقعیت رسیدم که آنچه از من خواهد ماند روح سرگردانی ست که در باور خود غرق شده ، و قلب پرملائی ست که در آتش عشقی سوخته . و تمنای غریبی ست به فصل آزادی .
باری که این سرنوشت هر عشق نافرجام و هر دل تنها مانده ای ست ! که این راهم کسی نفهمید . و مرا کسی باور نکرد !!!!!

۲۴

خوابهای حلاج وار

چه زیباست بی نیازی و چه لذت بخش است در اوج شادی زیستن در آزادی و صلح به نقش انسان فکر کردن . چه زیستنی به از این که نیازی به هیچ کس ، هیچ چیز و یا زمانی نداری و نهایتا چه سکون پر معنائی ، که تصویر مرگ در لحظه است و این خود رسم آزادمنشی ست . خواب حلاج وار را ، زندگی پر معنا رامی گویم

نه آن حلاجی که رهائی خود را بدور از رهائی انسان و انسانیت می دید .

نه آن حلاجی که خود سازی را بدون از هم پاشی سیستم های اسارت انسانی بشارت میداد که آنی از تبار عاشقان بهار آزادی ، از عاشقان شادی و رها زیستن همگانی ، از مریدان نظام سازنده گان طبیعت صلح جهانی ، از غریق های دریای رهائی ، از پیشروان دشمنان ستم نادیان جنگ برای صلح و شدنی انسانی ، این حلاج را می گویم که

..... خودش را بی نیاز می بیند در مقام یک انسان آزاده ، چه بسا همزمان در حاشیۀ

آرامگاهش بدون نظری به گذشته و برای فردا به پیش می رود ، قدمهایش با زمین فاصله دارند و افکارش خاک را لمس میکنند ، بو میکند ، زندگی را عاشق است و لاجرم از مرگ نمی هراسد ، که مرگ نه اینکه بر شدن پیمانۀ عمر است ، برعکس ، که سلول هایش به تکثیر

ادامه می دهند ، شعلۀ عشقش زبانه می کشد و حس لامسه ، بویائی و چشائش اش را هنوز از دست نداده ، نفسش در فریاد دیگران می وزدو شرارۀ عشقش ، در دل عاشق و آزاده دیگری

زبانه می کشد . این مرگ ربطی به چربی خون و قند خون ندارد و فشاری پشت سرش

نیست که خدای ناکرده ! -- فشارش کم یا زیاد شود . این در قالب کلمات ، خود اوج است

بارور شدن است ، اشباه است و نقش واقعی مفهوم زندگی ست . این حرکت درون آیینۀ

شفاف تکامل است که وسعتش به حجم سرابی ست که هر قدم که جلو می گذاری به اندازه

تکرار قدمهایت عقب می نشینی .

باری، مرگ بی نیازی، قالب مخصوصی ست که بر تن همه براننده نیست و به مفهوم تصنعی لنگه کفش سیندرلاست که تنها و تنها قالب پای اوست که به انسان، زندگی، عشق، صلح و اتحاد و آزادی و خوب زیستن باور تنگاتنگ داشته باشد..... این خواب حلاج وار است. در غیر اینصورت مرگ طبیعی! دسته بیلی ست که رنج زمانه، فقر، پرخوری، فشار روزگار و جنایت و حمایت از ستم.... برگرده آدمی می گوید. که آن نیز در قالب فلسفه خود حکایتی ست از نوع حیوانی زیستن و بودنی نه در خواستگاه انسانی.

هجده تیر ۱۳۷۸

مجید.م. نرح.چخدر.حزچ.ذ

۲۵

خلوت اجباری

امشب با خود خلوت کرده ام، یک خلوت اجباری! در آرزوی صدای پای یک دوست، در فراغ عطر آشنائی و دلداری، یا در حسرت یک عشق! و در مقابل آینه تحملی بنام من؛ آینه ای غبار گرفته از بهت غربت، به ترک نشسته بر شکنندگی یک قلب در لحظه ناباوری و بی عدالتی و بی تکرار از فرسایش تامل نابرابری یا نابرابری که ناخواسته از بن بست من تا من ادامه دارد. این چه زجر است در خود زیستن - در فراغ - بدون تکرار تا طلوع دیگر؟! که آینه شکنی فریاد است از رها شدن تا هوای تازه یک باغ آشنای بدون پائیز - نه پای گریز؟! ..باری خسته ام، خسته، نه دل شکسته که پر ترک؛ با پنجره های امید می که در ورای این بهت مزمن، شاید صبح فردائی باشد با صدای یک دوست یا دست آشنا و یاری که فریاد مرا در خود تکرار کند و زنگار روحم را بشوید و در آینه به تکرار بنشیند.....

زنگار که، خلوت هر شب من یک تکرار اجباریست بدون دست و فریاد و آینه چشمان تو!!!!

یک شب پاییز استکھلم

مجید.م. نرح.چخدر.حزچ.ذ

۲۶

خاطره بهار

دوست دارم این خاطره را همیشه به خاطر بسپارم. دوست دارم برای تو هم بگویم: درست بخاطر دارم که حدود چند روزی بود که پشت پنجره اتاق ایستاده بودم و آرزوی صدای پایش را خمیازه می کشیدم و لحظه دیدار را ثانیه شماری می کردم، اما تیره گی آسمان فرصتی به روشنائی ابعاد فضای بیرون پنجره - نمی داد و همزمان برف دانه درشتی شروع به باریدن کرد. سرمای بیرون و گرمای درون اتاق چهارچوب پنجره انتظارم را در سرزمین رویاها تیره و محبوس کرد و در این خلسه ترا دیدم که چه نرم و سیکبال بر سنگفرش کوچی ناز می فروختی و بی اعتنا به اطراف می خرامیدی، اما هر قدمی که بطرف خانه می آمدی بعد پنجره کوچکتر می شد و هر لحظه که می گذشت بر شدت برف افزون تر. ناگهان سرعت قدمهایت سریعتر شد و با دلهره به عقب می نگرستی و برای رسیدن به خانه شتابزده بودی، گوئی چیزی یا کسی در پی تو بود. من نیز تلاش می کردم که از درون پنجره دستانت را بگیرم، اما دستانت بهم قفل شده بود خواستم به فریاد بخوانم، زبانم نیز در دهانم خشک شده بود و ضربان قلبم تندتر و تندتر می زد، سعی کردم به طرفت بیایم ولی قدمهایم یارای حرکت نداشتند، چشمانم تار شدند و رنگم پریده و زانوهایم دیگر تاب ایستادن نداشتند و تو نیز هر لحظه شتاب زده تر و وحشت زده تر به طرف من می آمدی، تا بالاخره در یک لحظه چنان خودت را با سرعت بطرف پنجره پرتاب کردی که فضای خانه لرزید و در همین لحظه تلفن نیز زنگ زد. شیشه پنجره از خون رنگین شد، شتابان به بیرون دویدم بی اعتنا به زنگ تلفن و برفی که همچنان می بارید. در میان حیاط خانه گنجشک کوچکی را دیدم که از شدت تصادم با پنجره در بستر سفیدی از برف، گوئی سالهاست به خواب رفته، اما در آنجا اثری از تو نبود!

تلفن همچنان زنگ می زد، بناچار بطرف اتاق برگشتم، گوشی را برداشتم و نفس زنان پرسیدم: بله؟! مخاطب جواب داد: شما آقای - فلانی - هستید؟ گفتم: آره،! شما؟ چی شده؟ گفت: هر چه زودتر خودتان را به بیمارستان برسانید. پرسیدم: چرا؟! گفت: بهار!!!! با شنیدن کلمه بهار گوشی تلفن از دستم افتاد و در

حالی که عرق سردی از سرو صورتم می چکید... از خواب پریدم !!! ...
... در همان وضعیت خواب و بیداری ، چشمانم را چندین مرتبه مالیدم که مطمئن شوم خواب بودم یا بیدار
نگاهم را از پنجره به بیرون انداختم ؛ آه ، چه آفتاب زیبا و لذت بخشی از ظرافت پشت شیشه پنجره
دزدکی بدون اتاق سرک می کشید و شکوفه های درخت بادام در تالو نور خورشید مثل کودکان بازی
گوش به اینطرف و آنطرف می رفتند و بر زیبایی ها می خندیدند و با هروزش نسیمی یک گلبرگ کوچکش
بر زمین می افتاد ، نه برفی بود و نه جسم بی جان گنجشکی و نه انتظار بهاری !! که بهار آمده بود ، زیبا و
دل انگیز . و چه فراموش نشدنی بود گرمی و عطر بهار ، بعد از کابوسی چنان سرد و پر دلهره !!!
اما امروز بدون اینکه در خواب باشیم به استقبال بهاری می رویم سرد و پر دلهره ، ولی دلی پر امید ، خشمی
در مشت گره شده ، بغضی که آموخته فریاد شود و جوانان و کودکانی که می خواهند چون شکوفه ها زیبا
و آزاد در هوای عشق بشکفند ، شیطنت کنند و بزرگ شوند . این نیاز ، بهاری را نوید خواهد داد بدون دلهره
بدون فقر ، بدون قتل و شکنجه و استبداد ، و این ابزاری را لازم است که در دست ماست ، نه در دستان معجزه
یا انتظار دیگران !! این ابزار در دست مردمی ست که هنوز و هر لحظه که چشم را برهم می گذارند بهار
آزادی و صلح و دلخواه خود را می توانند ببینند و لمس کنند .

۲۷

رویای بازگشت

.... قدیم ترها که به دوران جوانی من میرسید بیاد دارم که در موقعیت های دشوار و بن بست های
اخلاقی و اجتماعی که قرار می گرفتم ، آرزو می کردم که " ای کاش دوباره دنیا می آمدم و یا بچه بودم
تا اگر در این موقعیت قرار می گرفتم بدون دغدغه خاطر و با اطمینان ، عکس العمل درست و آگاهانه ای
به مشکلات نشان می دادم تا در این موقعیت سخت قرار نگیرم ... " و از این جور آرزوها ، رویاهای بازگشت و
زندگی بدون مشکل !!! و خریدن زندگی و فرد !!!
این رویا فقط از آن من نبود که خیلی ها رهنوز امروز می شناسم که در این لحظات سخت بجای تجربه
اندوژی ، بجای دست و پنجه نرم کردن با مشکلات و لذت بردن از زندگی بدست آمده نه از قبل رقم ---
خورده ، به رویای بازگشت به کودکی و شروع از پیش نوشته شده ، باور دارند و از برخورد با فردا و با زندگی
واقعی در هراسند و همیشه دستشان بسوی کمک دیگران و تجربه دیگران دراز است .
فرض کنید یک انسان آنقدر پول دارد که پس از رفع نیاز های روزمره ، نمی داند با آن چه بکند !!!
و یک یکنواختی و بی تحرکی در ادامه زندگی دارد ، برای هیچ چیز لازم نیست که تلاش کند ، فردایش
روشن است !! و دیگر دست آوردی و آرزویی نیست که در پی کسب آن لذت ببرد .
فرض کنید یک نفر آنقدر دانش دارد که دیگر ضرورت بدنیاال دانستن بیشتر را نمی بیند و
و اینکه این رویای بازگشت و زندگی از پیش نوشته شده چگونه مفهوم " زندگی " را از بین می برد و انسان
بدون تلاش ، بدون کسب تجربه ، بدون مبارزه برای فردای بهتر ، بدون تحمل سختی (برای لذت بردن از
--- آسایش) بدون قدرت و حس اعتماد در لحظات سرنوشت ساز تصمیم گیری ، و آنچه که از این
موجود ، انسان می سازد و به چیزی بنام زندگی شکل و معنی می بخشد را در رویای پوچی غرق می کند و
زمینه را برای رشد خرافات و افکار ماورا الطبیعه آماده می کند و در ادامه این روند کسانی بر سرنوشت
انسان حاکم می شوند که امروز بعنوان مثال بر ما حاکمند .
من امروز که بیاد می آورم در آن دوران نوجوانی و جوانی که گاه قدم در این غار هولناک انسان فراموشی
می گذاشتم ، چنان وحشتی سر و پایم را فرا میگیرد که مرگ را بر این رویای غیر انسانی ترجیح می دهم .
و خوشبختم که سالیان دراز نیست که تجربه و مبارزه و اعتقاد زندگی سازی ، نه زندگی خریدن !! مرا از
این رویا جدا کرده است .

.... شما در کجای فاصله این رویا و زندگی قرار دارید؟

استکھلم ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۳

مجید م. حژنخدرح ۲ حزجج.ذ

۲۸

زبانزد

تا آنجا که بخاطر دارم زبانزد بود که زندانیانی که شلاق می خورند ، شکنجه می شوند و فریاد نمی کشند

بی تقصیرانند و بی گناه .
...و زبانزد بود که باده خورانی که می را یک جرعه می نوشند و از بساط مزه پرهیز می کنند ، غمگسارانی
هستند دل گرفته و دل تنگ .
...و دل اسیران ناکام و زخم خورده ، زندانیان بی کسی شلاق خورده ای دردل گریان و باده نوشان می
نوشی بی هراس از تلخی می !
...و سر آخر ، غریبان و آواره هائی که بی باده و زندان ، تلخ کام اند و شلاق خور زمان ، غم سرایان بی می
و خون گریانانی بی دل که:
یاغیان رانده شده از آغوش محبت مادراند!
باقیان دشت بی پدر دوستی اند !
و بازماندگان دریای توفانی عشق و امید!
...و چون "ما" برجسته ترین عکس قاب گرفته این زبانزدان !!!!
مجید.م
در یک شب خلوت اجباری
حژ.نحذرح.حزچ.ذ
۲۹

تولد فردا

چشمان خوابم از بستر شب زده ریودم و پاورچین از میان شرم خنده شبم های
شب خوابگی برگهای نوجوان عشق در پیش مطبوع سحر ، تا ایوان همیشه در
انتظار فردا با خود کشیدم و دست و دهانم را به نسیم سحرگاهی سپردم و چشمان
هنوز در حصار خواب را با تیغه بی نیام و رقصان آفتاب که قطره قطره گرمایش را
بر گونه هایم احساس می کردم ، گشودم و بدینسان تولد یک صبح دیگر را در ایوان
همیشه در انتظار فردا به جشن نشستم .

استکھلم ۵ اکتبر ۲۰۰۳

مجید.م حژ.نحذرح.حزچ.ذ

یک خاطره

یک خاطره را امروز با معرفی یک مخاطب شروع می‌کنم:

شاید شما اسم خوکچه هندی را شنیده و یا آنرا دیده باشید که در تن پروری، تنبلی و بزدلی و پرخوری و خصوصیات متعاقب آن دست در دست مالاها دارد با این فرق که این مرده پرستان و دستاربندان امروز به انسان خوری و خون خواری هم بسنده نمی‌کنند...

بهر صورت خوکچه حیوانی ست از دارودسته خودشان (نه مالاها) که در خانه ما و در زندگی ما به نوعی حکمروائی میکرد (چه وجه تشابهی!)، بگذریم! بعضی شبها من در کنار قفس او می‌نشستم و برایش حرف می‌زدم و در آن احوال او به من نگاه میکرد و می‌خندید که: "ای بیچاره تو در کنار قفس من نشسته ای نه من" شاید هم راست می‌گفت!!! چون من به او پناه بردم. در هر صورت من قصه و غصه های روز از دست رفته، درد تنهائی، صدای فریاد و ناله دربندان، دردی اعتمادی و تفرقه و یا بهتر بگویم خون دل از دست همدستانش! را گله گذاری میکردم و او بی تفاوت کاهو یا خیار سوتدی کیلویی ۲۹ کرون (حدود ۲۵۰۰ تومان) را نشخوار میکرد. و من هر بار چون هزاران بار دیگر از خود می‌پرسیدم که چرا این حیوان را که خاطره بد یک قوم تن پرور و چپاولگر را در کنارت زنده می‌کند رها و یا مجازات نمی‌کنی؟؟ تا حداقل دلت خنک شود، و یا آنرا مثل برده ها به یک نفر دیگر نمی‌فروشی و از همه مهمتر که چرا در دلدلهايت را در محضر این زبان نفهم بازگومی‌کنی و که بیشتر دلم می‌گرفت اما خوشحال بودم که هر چه که هست فقط یک امتیاز دارد، آنهم اینکه شنونده خوبی ست و طرح مسائل سیاسی و عقیده شخصی من نه اورا عصبانی می‌کند، نه تحریک و نه در پی تفرقه پراکنی در نظریه اتحاد خواهی من است، فقط بعضی وقتها صدائی از خود درمی‌آورد که فکر می‌کنم عطسه مصلحت اندیشی! اوست. باری بهر جهت، آرزو داشتم که می‌توانستم عین این رابطه را با کسانی داشتم از جنس انسان که آنها هم اول گوش می‌کردند و سپس عطسه می‌کردند باور بفرمائید اغراق نمی‌کنم که این آرزوست و یا مثلاً دوست داشتم این نقطه نظرات را چون خاطراتی بنویسم که در غیاب من خوانده و سپس اظهار نظر شود اما به این نتیجه می‌رسیدم که چرا اینچنین باید فرار کرد و به جای عمل فقط آرزو داشت؟؟ چرا ما در این شرایط دشوار اجتماعی - سیاسی و وظیفه حساسی که داریم اینگونه پراکنده از هم، این گونه محتاط و - بی اعتماد نسبت به هم و تا این اندازه سکوت، خودفروشی، شایعه پراکنی، بی مسئولیتی و انحراف از اصل جریان به بهانه حفظ میراث، یا فراموش کردن آن میثاها و یا پای مرده هارا از قعر تاریخ دیروز به میان کشاندن، روزه خیانت فلان شخص در پنجاه سال قبل، تبرک بهمان رهبر و شخص در

۳۱

آستانه کشاکش حل سیاه روزی امروز... مشکل اساسی را که همانا دمل چرکی حاکم می‌باشد به دست فراموشی سپرده و از این راستا آب به آسیاب تداوم آنها چه خواسته و چه ناخواسته میریزیم و امثال "من" نیز در این مقطع های بلا تکلیفی دست به دامن آقا یا خانم خوکچه هندی می‌شوند. چرا که امروز را که میتوانیم و باید سنگ صبور، محرم و یار هم باشیم، آرزوی نوشتن خاطراتی و دردهائی را داریم برای رویارو شدن با یکدیگر برای فرار از هم، که آن خاطرات هم غیر از تکرار تاریخ مرگ فرصتها، در آینده چون پیشینیان از صافی صداقت و خدمت رد نخواهد شد. اما برآستی این همه آلام و رنجها، این آرزوها و عدم موفقیتها، این تداوم نفس کشیدن غول مخرب ضد انسانی هنوز حاکم، از کجا میتواند آغاز شده باشد؟؟ مگر نه اینکه بنا بر سوابق تاریخی دیروز و امروز ما این دردها همه از تنهائی شروع میشود، این دردها از پراکنده گی آغاز میشود. این دردها دردی عشقی ست، درد

خودخواهی و بی سوادى ست که نمی گذارد درد گرسنگی ، لب تشنگی ، فریاد بی واکنش ، ظلم بی مکافات ، احساس سنگسار شده ، مشت گره شده آن طرف و... را شنید و دید و خط مبارزه را به یک مسیرو به یک هدف سوق داد، حال که این پراکنده گی فرصت کافی به دشمن انسانیت و آزادی داده و می دهد تا در تامل و فراغ قوای خود را با ترندهای نو مهیا و تجدید کنند و تاریخی را به تکرار سنت عصر حجرى خویش بترسیم کشند که از آفرینش تا کنون انسانهای آزاخواه و ستم دیده را محکوم به این اراده کنند که فاصله بهشت تا جهنم را به کرات باید تجربه کرد ، و از اراده قوی آزاده گی خود تا دست بدامانی خوکیه های باقیمانده در تاریخ روزانه و مداوم مبارزات سقوط کرده و حرمت خویش را در این راستا به سکوتی در دامان خیانت فروخت . باری به هر جهت این خوکیه های هندی برای من و برای خاطرۀ من طنز و یا شوخی نیست که تجربه تلخی ست و نشخوار تاریخ از قبل نوشته شده ای . آینه ایست با دور و یا چند رو!!! که فاجعه را نشان می دهد و عشق به انسانیت و انسان را در غبار هر طرفش سنگسار می کند و بدار می آویزد، بدون اینکه بعمد یا غیر عمد طالب این محکومیت و سرنوشت باشیم .

مجید.م استکهلم تابستان ۲۰۰۲

۳۲

سرخى سيب يا فریاد سرخ

بیا و برای آخرین بار دست از لجاجت بردار و عمیق در چشمانم بنگر که چگونه در انتظار این لحظه بغضش ترکیده است! دستی به دوستی بر گونه هایم بکش و ببین چگونه چون دشت آفت زده و -- مصیبت دیده ناهموار و زمخت و پرتک شده! بازوانم را بفشار و ببین که چگونه توانائی و نای در -- آغوش گرفتن در آن از بین رفته! و دست چپت را بر قلبم بگذار و ببین که دیگر آن ضربان همیشگی نیست که ترنم عشق و رهائی بخواند!.....

آری این من امروز است با هزاران معضل حل نشده ، معضلات کوچک و پیش پا افتاده! و من باقیمانده . بامعضل ساده ای!! چون کجا باید نفس کشید؟! چرا اینجا؟! خانه ام کجاست؟! این هوای نفس کشیدن است؟! ... این منم!!!!!! و

تو درست می گوئی ، و شما نیز درست می گوئید!

کسی که نتواند این معضلات را در خود و با خود حل کند ، کسی که هنوز نمی داند جایش حداقل اینجا- نیست و راهش نیز!!! و این گره هارا چگونه باید باز کرد تا تعالی انسانی و هویت او خدشه دار نشود چگونه باید به خود اجازه دهد که سخن از معضلات جهانی ، حق و حقوق انسانها ، عالم هستی و یا حق تعیین - سرنوشت ملتها و بگوید؟!!

حق باتوست ، حق با شماست! اما، اما شما نیز در اینکه امروز من اینجا هستم یا این " من " امروز است --- مقصرید!!!!!! شما مرا به اینجا کشانید و گرنه؟!!

وگرنه چی؟ ... نمی دانم

..... وگرنه : آیا می توانستی حدیث عشق و رهائی را در گلویت قرقره کنی؟!!

یا بهار و نرگس و یاس را که عاشقش هستی با این پولها یا فضای اطرافت بخری؟!!

می توانستی اگر حقی داشتی بگیری؟!!

.. اگر می توانستی ، هنوز دیر نشده :

یا به آن سرخی سيب اعتماد کن یا به آن فریاد سرخ!!!!

تا دیر نشده بپر! بپر! با آنچه ازت باقیمانده ،

حتی اگر پرندۀ بالهایش در قفس مانده باشد . بپر! بپر!

نوامبر ۲۰۰۰" مجید.م

۳۳

فاصله

همیشه فکر می کردم بین آنچه که می خوانم و می دانم فاصله ای نیست !! که هست ؛
که زمان بی وقفه می گذرد و از فرصت من می کاهد و این خواننده ها به تکرار عادت در مرور زمان
 و در فاصله بی حوصلگی و عطش دانستن می نشینند بی هیچ عجله، و خود می رود و مرا در مقابل این مرز
 بی نهایت - خواندن و دانستن - به قضاوت تحمل و تامل، آشنا و پابندی کند.
 پس آنچه که می دانم زمان به من حکم کرده و آنچه که می خوانم خویشتن !! و فاصله آن از تحمل است
 تا عبور بی وقفه عمر و غرامت گذشت یک لحظه یا یک روز دیگر .
 زنهار که زندگی باور یک گل سرخ است در لحظه و کنجکاوای ارزش های قاب دیروز است بدون من تا
 امروز، از یک تولد تا شدنی خاص، با نام "انسان" و نه تنها"، باز شدن گلی، چیدنش و فراموش کردن که
 باید آبش داد!!" و نه ماندن در قاب خاطره ها، ورق زدن تکرار ارزشها و فراموش کردن که بایدش در
 دالان زمان به تامل نشست!!!
 باور گل سرخ، باور نسیمی ست که می وزد بدون اینکه ببینی (بچینی)، که تنها احساسش می کنی !
 و باور زندگی، باور فریادی ست که ترک می نشاند بر "من" مانده در قاب دیروز بی آنکه فراموشش کنی
 که تنها قضاوتش می کنی !
 که زمان به ما می آموزد صبورانه، عشق ورهائی را، در پیوند و گسستگی، در اسارت و آزادی و در ورق
 زدن صفحات نا خوانده ها و خوانده ... و خود می رود.

.....
 باری همیشه فکر می کردم بین آنچه که می خواهم و انتظار دارم، بین آنچه که می توانم و باید، آنچه
 که می بینم و حس می کنم و بین آنچه که می دانم و هستم فاصله ای نیست !! که هست ؛
 فاصله ای از دیروز تا امروز، از این لحظه تا !!

استکلهم پائیز ۲۰۰۳

مجید م. حژ. نحدذر ح. حزچ. ذ

۳۴

بخش دوم :

خشم ها

۱-...هنوز ضرورت تمرین دموکراسی

۲-زنگ شروع مدارس ...

۳-نقض حقوق بشر در ایران

۴-نسل گمشده

۵-چراغی از چهل چراغ راه آزادی

۶-سرکوب معلم ها پلی دیگر بسوی آزادی

۷-هر فریادی که ...

۸-جایزه نوبل و تمرین دموکراسی

۹-قضیه فیثاغورث یا.....

۱۰-خیانت ۱+

۱۱-خیانت ۲+

۱۲-سمک نزدیک ...

۱۳-شانزده آذرها...

۱۴-هفت سین

۱۵-برای محمد ابراهیمی ...

۱۶-تردید

۱۷-اول ماه مه ۱

۱۸-اول ماه مه ۲

۳۵

..... هنوز ضرورت تمرین دموکراسی !!

دیروزها با شنیدن اهدای جایزه نوبل به بانو شیرین عبادی به امیدی دل بستیم که حاصل مبارزات سالیان ایشان بود بعلاوه درخشندگی این لوح پیروزی در ارتقاء و جهانی شدن فریاد نقض حقوق بشر در ایران و بدین مناسبت مشعل پیشاهنگی مبارزات را در داخل ایران با چاشنی تهدیدها و ترسها!! که خاص تفکرات طبقاتی مان است بدست وی سپردیم و سنگین تر شدن مسئولیت ایشان را در ادامه روند مبارزه متذکر شدیم و از این بابت هم تمرین دموکراسی کردیم و هم ایشان را در مظان امتحان قرار دادیم که در هر دو صورت راه به خطا نبردیم .

اما امروز ضمن فراموش نکردن ادامه تمرین دموکراسی و از دست ندادن امیدمان به مبارزان راه آزادی در داخل ایران (زنان و مردان و ..) و با تاملی آکنده از تجربیات دیربازمان ، بی امانت و قضاوت عجولانه تعادل کفه های ترازوی داوری را با معیارهای نوینی که حاکی از تحولات آن دیروزها تا امروز است می - سنجیم :

سخنرانی های متعدد بانو شیرین عبادی تا کنون معیار مشخص و روند ثابت و عریانی را از موضع ایشان بدست نداده و شاید هنوز خودشان هم تکلیفشان را با این جایزه (جنبه معنوی آن !) و این سنگینی ---- مسئولیت روشن نکرده اند !! اما بسی جای تعجب خواهد بود که مشخصا ایشان، به تئوری اصلاحات که مدتهاست نه تنها شکست خورده بلکه تا سر در منجلاب تداوم رژیم غرق شده، دل بسته باشند و یاصحنه بازاری دور و خائن چون خاتمی را که وضو با خون دانشجویان و جوانان مبارز، آنهم در لحظاتی که به وی دل بسته بودند گرفت و می گیرد و سر بر دامان ارباب خونخوار خود می مالد و آستان بوسی میکنند..... به دیده اعتماد بنگرد و مشعل مبارزه را در دستان بی کفایت و انسان ستیز این خالقان نکبت و ترس و جنایت رها کرده و شمع امید توده های دل بدریا زده و بی پناه را در گرداب فراموشی و انحراف خاموش کند !!! که صد البته اگر چنین است یا خواهد شد ، چشممان باز بوده و دلمان به مبارزه توده ها و آنوقت است که دیگر باید شمشیرها را از رو بست . اما هنوز ضرورت تمرین دموکراسی حکم می کند که چشم را نبندیم و به این امید قدم برداریم که مردم قاضی باهوش و عادل هستند و واقفند که شیرین عبادی ها اسطوره مبارزه نیستند که سببی هستند و همانطوری که خودشان نیز مصر بوده و اشاره کرده اند قهرمان پروری یعنی مرگ مبارزه برای آزادی !!!!

آری درست است که هنوز برای نتیجه گیری و رای نهائی زود است اما می توان با تداوم بیداریاش ها و -- گوشزدها، با صدای اعتراض و در صحنه بودن و ابراز تشخیص سره از نا سره ، با اخطار و تشویق ، با حمایت و حق توقع داشتن و هر وسیله ای که بوی دموکراسی داده و ریختن آبی به آسیاب دشمنان آزادی و اتحاد نباشد ، از سقوط عبادی ها به دامان پر خون این رژیم و نشخوار کنندگان اصلاح طلبی نگه دارنده تداوم سیستم ، جلوگیری کرد . ما امروز نباید به خودمان اجازه دهیم که شیرین عبادی ها را به پای میز محاکمه بکشانیم و یک شبه محکوم کنیم ، اما بنام یک شهروند که دلش برای مردمش ، برای کودکان درمانده ، مادران بی پناه و خوندل خورده ، جوانان جوانی نکرده می سوزد ، اجازه داریم که بپرسیم :

بانو عبادی یا عبادی ها ، آیا خراب کردن دیوارهای نمود و تنگ زندان انفرادی از موجودیت و واقعیت زندان و زندانی سیاسی می گاهد ??? این سوال و پاسخش در دستور کار شماست !!

۳۷

آیا وجود حدود ۲۰۰۰ کودک بالای دو سال در زندانها ، نوک دماغ خاتمی ها و خاتمی چی ها را قفلک می دهد؟؟؟ نحوه پاسخ به این سوال مسئولیت شماست !!

آیا سرنوشت افسانه نوری ها بوئی غیر از زن ستیزی و فورمولی بهتر از زنده بگوری دختران در سابقه اجداد این بی آبروهاست؟؟؟؟ این واکنش پرچم مبارزه شماست !!

.. و یا معامله زندانیان و اسرا، تقلب در انتخابات ، چانه زنی با دولتهای پناهنده پذیر در استرداد متقاضیان پناهجو، توزیع مواد مخدر در مدارس ، به فحشا کشیدن دختران خانواده های تهی دست ، تاراج سرمایه ملی ، فرهنگی و... این ها فریاد شما و امثال شماست بر سر این رژیم و دولتهای بی تفاوت به سرنوشت این ملت !! اینها پرونده دادرسی حقوق بشر در ایران نزد سکان بدستان اهدا کننده و حامی جایزه صلح !! است . بانو شیرین عبادی قهرمان و معجزه گر نیست اما انسانی ست که آگاهانه این مهم را پذیرفته و در این راه نه تنها زمان بلکه حمایت ، انتقاد و امکانات (نیرو و امید مردم برای آزادی) می خواهد و ما واقفیم ، اما تا کی ، تا چه میزان و با کدام سنگ اعتماد؟؟؟؟

حق خواهی مردم و روند تاریخ در جهت مبارزه تا پیروزی هرگز شکست نخورده و وانمانده است ، با یا بدون شیرین عبادی ها !!

اما امیدواریم که بانو عبادی با اعتماد به مبارزات مردم این امانت را (مشعل آزادی و مبارزه) با افتخار در

تاریخ پرونده خود ثبت کنید.

با آرزوی آزادی و برابری

مجید م. استکهلم - نوامبر ۲۰۰۳

۳۸

زنگ شروع کلاس ، زنگ خاتمه رژیم

.... اول ماه مهر، با بازگشائی مدارس و دانشگاه ها در ایران یک تحول خاصی در خود احساس کردم نمی دانم شاید چیزی شبیه به برخورد با تابش یک نور قوی، تلنگور امید بیداری از یک فصل خواب سکوت، یا حس خوشایند از قلقلک آفتاب اوایل بهار، یا نم نم باران در عطش ظهر تابستان، یا یک پرواز بدون بال و..... هر چه بود زیبا بود به یک فردای آزاد و دشت یکسان آفاقا ربط مستقیم داشت. از آن لحظه به بعد دوست داشتم راجع به آن با همه حرف بزنم، دوست داشتم صدای قهقهه فردا را که در آسمان بی زخم، گل و پروانه می شود و بر سر و دست می نشیند به گوش و چشم همه برسانم و این حس زاینده را چون طفل تازه دنیا آمده ای دست بدست تا چهره جوانی و عشق و خورشید بگردانم و آواز بخوانم.

با گشایش این باب شغف، درهای مشکلات شخصی ام بسته شد و این مهم دو چندان گردید بر سقف امیدم، با دیدار دو منادی پادر رکاب صلح، دو سفیر آزادی، دو پیغام آور عشق از دیار اسیر، از سوی هزاران جوان در عطش قطره های آزادی و صدها گل در انتظار باران، که عشق و صلح را بر خرچین دو چرخه های خود از فرسنگهای دور قفس و ستم تا دستان و دل و چشمهای خیس مادر برکه های آزاد و دوستی با شغف و مشقت رکاب زدند و با قدم خود و دیدار مبارکشان، آن احساس زنده ای که سرما و گرما و خطر را نمی شناخت رادرسوق قلم و دست من افزودند و با آن سادگی و بی غشی و بی ادعائی شان، شرم خود بینی و ادعا را بر پیشانی من به پینه نشانند.

از این همه احساس شناختم که چه قدرتی در امید به فردا است، با این نسل پوینده و این عاشقان بی آرایش !!

باری، برایم بسی مشکل بود که کدام واقعه بیشتر مسبب این وجد شد، اما پر واضح بود که آن خیل عشق در قفس دیار اسیر، بازوی حرکت امیرها و حسن هاست (رکاب زنان پیام آور صلح) و از این رو ضرورت یک جمع بندی را حس کردم:

سیر تحولات اعتراضی در ایران از پایگاه استقامت، عشق و زیستن انسانی بمتابیه قرارداد یک طرفه مالکی! با مستاجرینش!! متولدین و فرزندان هم دوره این قرارداد شوم که در خانه های اجاره ای و غصب شده -- بدنیا آمده اند، بجز گریه های مدام کودکانه که تنها آرامش لحظه ای و خوابهای قیلوله مالکان غاصب --! رامخل می کنند(سالهای اولیه خفقان و بهت) برندگی خاصی ندارند، اما با گذشت زمان و قد کشیدن آنها شیطنت های عمدی و مناسب آن سنین اوقات روزانه و آرامش بر مالک!! را تلخ و در روند قرارداد مالک!! و مستاجر!! خدشه وارد می آورد که دیدیم آورد (شروع اعتراض کارگران، دانشجویان، دانش جویان و معلمین ..)، اما چون مالک!! قادر به جلوگیری از رشد و آگاهی بچه های مستاجرین نیست و توانائی جریمه، اخراج و... تمام مستاجرین را ندارد، لذا دست به حربه و ترفند مسالمت، سازش و وساطت..... معتمدین خوش نام!! محل در فروکش بحران و آرام سازی مستا جرین و جوانان آنها را می زند (روند حرکت دوم خرداد)، اما تاجیل در فروکش طغیان با هر وسیله ممکن، چون مسالمت و وساطت در یک مقطع، نقش موثری در باورو حق خواهی مستاجرین و جوانان ایجاد کرده و حتی بعضی از آن واسطه ها را نیز که خود و یا نزدیکانشان، زخم خورده این قرارداد غصبی مالکیت!! تازه بدوران رسیده ها هستند، به صف مخالفین و معترضین می کشاند. بهر صورت، این کودکان انقلاب!! در طول پروسه خفقان و ضرب

۳۹

و شتم و قتل و تجاوز، به نوجوانان آبدیده، چون فولاد و جوانان رشید و مسئولی تبدیل شدند که دیگر گریه شبانه، شکستن شیشه و تجدید قراردادهای منصفانه تر، به ادامه آن زندگی و سرنوشت در ببری پدر و مادر خود خوش بین و رازی نیستند، امروز آنها با آتش زدن این قرار دادها و سرنگون کردن این مالکین!! از برجهای جهالت و باروهای سنگی دیو خانه ها، فریا بر می آورند و با هر نفسی که از پنجره کلاس درسی به بیرون آواز داده می شود دودی در چشمان مالکین غاصب و کوردل می نشانند و امروز حماسه سازان هجده تیرها، روز معلم بهمراه دست پرتوان کارگر در پیوند ناگسسته این پروژه فروپاشی سالروز عزای مالکان از این قشر می باشد.

آری، گشایش مدارس و دانشگاه امروز زنگ خطر سقوط رژیم (مالک!!) و نور امید و عطر فردای آزاد در فضای خوش به سرقت رفته است.

من این شعف غیر قابل وصف را عاشقانه با شما یاران و تشنگان آزادی و منتظران سرود صلح و برابری - تقسیم می کنم و در باور این امید تا قلم شکسته نشود فریاد می نویسم.

استکھلم اول ماه مهر ۱۳۸۲

مجید م. حرّ. نحدرخ-حزق. ن.

۴۰

نقض حقوق بشر در ایران یا

نقض حقوق بشر در سازمان ملل

سه شنبه ۲۳ آپریل سرمقاله اخباری رادر سایت آریانیوز خواندم که با تحولات سیاسی - زدوبندی ---- سیاستمداران جهان و موضع گیری آنها از حقوق بشر چندان دور از انتظار نبود، اما موضوع از دید یک شهروند و یک انسان معمولی که ذره ای از خودخواهی خودش را به پای انسانها و برای آزادی انسانها - قربانی می کند چنان دچار ترس و لرزش و سرگیجه شدم که از خشم دست به قلم بردم.

ابتدا، خبر چنین بود: **پیش نویس قطعنامه "نقض حقوق بشر در ایران" در سازمان ملل رای نیاورد.!!!!!!!**

همزمان در یک برنامه تلویزیونی که از آمریکا پخش می شد، شنیدم که علت عدم پیگیری قطعنامه نقض حقوق بشر در ایران بخاطر اختلاف تنها یک رای منفی بیشتر در مقابل رای مثبت و در بی اهمیتی و بی - اعتباری به کلیه مدارک، شکایات، عکسها و اسناد ارائه شده از طرف ۴۹% بوده که طبق قوانین دموکراسی که در ادامه به آن اشاره مستدل خواهم نمود خود نقض دموکراسی است.

اما آن ۵۱% نماینده ای که رای منفی دادند منادی منافع کشورهایی هستند که قراردادهایی با حکومت ایران داشته، دارند و یادر حال بستن قرارداد و لاس خشکه هستند که از این روند علنی نقض حقوق ---- ایرانیان (حمایت از ترور و تروریسم در داخل و خارج از ایران، شکنجه و زندان روزنامه نگاران، دانشجویان معلمان و شخصیت های سیاسی و علمی و.....) و جنایات رژیم حاکم مستقیم و غیرمستقیم دفاع می کنند.

امادر این راستا ما تکلیفمان با بعضی از این نمونه کشورها مشخص است که چگونه در چپاول ذخائر و اموال و دشمنی و بی اعتنائی به وضعیت سیاسی - اجتماعی مردم ایران سابقه طولانی دارند، اما بچه گرگها و - بچه کفتارهای نوپا که نمی خواهند از این قافله چپاول عقب مانده و از این خوان نعمت که در دست عده ای حاکم نفع پرست و خون آشام افتاده بهره ای برند، دشمنان نوپا و تازه سر از تخم غارت بیرون آورده مردم و آزادی و دموکراسی ایرانیان هستند، که نمونه بارز آن عدم رای به محکوم نمودن رژیم جمهوری اسلامی است. در این جا خاطرنشان میکنم که روند سیاسی در حاکمیت های تازه در اروپا حاکی از قدرت گرفتن نیروها و احزاب راست گرا در اروپا از دهه پیش می باشد که بی تاثیر در این موضع گیری ها نبوده و می رود تا این روند در آینده نزدیک در ضدیت با دموکراسی حاکم در اروپا و جهان (ایران) به یک فاجعه عظیم سیاسی - اجتماعی دیگر قبل از رنسانس و انقلاب فرانسه تبدیل گردد.

باری، بدنیست جهت تکمیل استدلال نقض حقوق دموکراسی در سازمان ملل که منجر به نقض آزادی در بیان، استدلال و دموکراسی در ابعاد گسترده شده چون در ایران می شود و اجازه ادامه ظلم و انسان ستیزی به امثال حاکمان زور در ایران می دهد در یک جمله کوتاه از جان استوارت میل که در یک قرن و نیم پیش در مورد دموکراسی و حق انسانها ادا کرده یادآوری کنم، او چنین می نویسد:

"اگر همه افراد بشر - منهای یک نفر - عقیده واحدی داشتند و تنها یک نفر عقیده اش با آن باقی بشریت مخالف بود عمل اینان که صدای آن یک نفر را به زور

۴۱

خاموش کنند (....که در سازمان ملل با شمارش آرا و یا حق و تو، صداها را خاموش می کنند) همان اندازه ناحق و ناروا می بود که عمل خود وی؛ اگر فرضا قدرت این را داشت که صدای نوع بشر را به زور خاموش کند.

(جان استوارت میل - رساله درباره آزاد - ترجمه جواد شیخ لاسلامی)

اگر بخواهیم دموکراسی را برپا نگه داریم، باید پا را از مرز ایران فراتر گذاشته و نقض آزادی را در جهان

نسل گمشده

با درود فراوان به رهروان راه آزادی که تاریخ عقلانی و انسانی را در گذرگاه تحولات سیاسی و اجتماعی ایران و جهان با فریاد و خون خود به حیطة - آزمایش گذاشته و پس از یکدوره ابتذال، منشورهای انسانی و تکامل یافته را از پستوهای خانه ها و از قفسهای طلائی مبلغین تحجر بیرون کشیده و -- نسخه های اصلی عشق و دوستی را که پایه ای جز خردگرایی ندارد بر دامن طبیعت که خود روند تکامل و رشدش با چماق زور و انواع تبلیغات رنگارنگ مبلغین بی خیالی از حرکت باز نمی ایستد، در برابر دیدگان تشنه محرومین و طالبین آزادی میافشانند و جاری می کند، سخنی را می آغازم که خود بازگوکننده قطعه شعری ست در ادامه ؛ شعری که چکیده افکار و نظریات در این راستاست

باری ، از خود بیگانگی انسانها که بکرات پس از قرنهای باروری فلسفه (قرن هجده نوزده) از برج بلند جامعه سرمایه داری تا کوره دهات وابسته به امتداد این زنجیره شکل گرفت و ابتذال و سوداگری را در لباس نوآوری !! به قالب نشانند و از طرف دیگر شکست های مقطعی نوگرایی افکار مدرن انسانهای متفکر!، سوسیالیسم و دموکراسی بدون چون و چرا را از فلسفه های هگل ، مارکس و سارتر تا نگرانی هدایت و کافکا و ... به ارمغان آورد ، دولتها و دستگاههای ماشین غرب را چنان قدرت داد تا در هر کجا که منافعشان اجازه میداد ابتذال و یک بعدی بودن و انحطاط انسانیت را در قالب همان نوگرایی ، با لباس رنگی مدگرایی جایگزین کردند و از همه تاسف بارتر که انقلابها و بیداری اجتماعی - سیاسی منطقه ای را که در مرحله های خاص از تاریخ رشد طبیعی خود قرار گرفته بودند به گونه ای انحراف آمیز بر دار مکافات آویختند و چندین باره قلب تاریخ تحول آن را جایگزین آن واقعیت نمودند و انسانهایی که ظرف نیاز خودخواهی شان هنوز پرنشده بود تحت لوای تفسیر و گردگیری اشتباهات دیروز ابهام و دودلی و بی اعتمادی را چون بختکی بر سر فریاد دادخواهی ، گرسنگی ، فقر و شکنجه و قتل انسانهای اسیر و بیپاخواسته می اندازند و خواسته یا ناخواسته در راه این تحول

۴۳

نوین سنگ دیروز ناکامی های خود را میریزند و آن را به تاخیر می اندازند . سخن را به درازا نمی کشانم و با قطعه زیر نظرگاه خویش را از دیروز تا امروز در مورد خاص همین گروه به تصویر می کشم ، اما آگاهی از این نکته مجددا ضروری است که :

قلب تاریخ دیروز در امروز حرکتی بیهوده است اما شرح بدون تعصب تاریخ دیروز مشعلی ست در جاده تکامل امروز .

XXXXXXXXXXXXXXXXXX

تا صبح دم فریاد مرگ شب
تا گسترده دامن آفتاب به تیغه نمناک بام شهر
دیری نمانده بود که :

مردان دیروز انتظار
با کوله بار هزار نامه تاریخ و افتخار!
سنگ ریز اصیل دیروز های ناتمام را
بر شانه کھولت امروز خویش
با نام فصل دیگری
بارنگ دیگری
...یا شناسنامه ای که شیطان نوشته بود
...یا آیه ای که خدای در وصف شراب و می و معشوق خوانده بود
تا مرز فریاد زنجیرهای بی کران
تا آرزوی نان

.....

با خود کشیده اند
...و فریاد امروز داغداری نسل سوخته را
در لحظه های سقوط جوانی خویش جسته اند.
زنده، که دیروز خاطره تاریخ لحظه ها
در گور خویش

۴۴

موعظه انتقامی نخوانده است !!
و فریاد مردم و پرواز و نان و عشق
در صبح دم هر شامگاه کور
بی هیچ موعظه پرواز کرده از سکوت
که امروز، روز رهائی نسل گمشده ست
فریاد، فریاد دیگرست
که دیروز مرده است

مجید. م. استکھلم ۱۴ مرداد ۱۳۸۱

۴۵

چراغی از چلچراغ راه آزادی

شانزده آذر در مقطع سیاسی - مبارزاتی امروز، دیگر مراسم بزرگداشت یک واقعه نیست
که به یک قشر یا طبقه جامعه، یا تشکیلات و حتی یک دیدگاه ایدئولوژیک وابسته باشد،
که این پدیده امروز سنبلی ست و چراغی ست از چلچراغ تداوم راه مبارزات دموکراتیک
مردم در طول یکصد سال گذشته تا حال و تا زمانیکه تلاش در این راه ادامه داشته و نیاز
دارد، این سنبلی - شانزده آذر - با حرکت عمومی مردم، در فریاد ها و در مشت های گره شده
در برابر ارتجاع و ستم و دیکتاتوری و در گام های به پیش توده ها تا رهائی کامل وجود داشته

، حس می شود و عیان است .

در این راستا، چه بهتر و ضروری که از دگماتیسم و انصار طلبی بعضی دیدگاهها انتقاد کرد و چشمان این ها را که با موضع گیری غلط و دگم در یک مقطع حساس، کاری جز پاره --- کردن زنجیر اتحاد (مقطعی) در حال شکل گیری مبارزاتی را ندارد، باز نمود و تجربه تلخ شکست سیاسی - ایدئولوژیک دگماتیسم و الگو برداری و عدم تفادت نگری شرایط زمانی و مکانی دیروزها و امروز، بخصوص در روند مبارزاتی ۲۳ سال اخیر در ایران و روند صد ساله تحولات سیاسی اجتماعی جهانی، بخصوص در بلوک شرق و اخص در شوروی سابق رایاد آور شد و پند گرفت و امروز نیز از کوچکترین حرکت های لحظه ای و مقطعی با موضع گیری صحیح و حفظ استراتژی تشکیلاتی - ایدئولوژیک، در اتحاد توده ها با اپوزیسیون و تشکل ها بهره برداشت و شعار های انحرافی (در مورد شانزده آذر، شعار انحرافی مثلا؛ سواستفاده سلطنت طلب ها از تظاهرات ۱۶ آذر و) را تا جائیکه لطمه به اصل حرکت و هدف نهائی نزنند از برنامه ها حذف کرد، که در غیر این صورت خود خواسته یا ناخواسته، آبی به آسیاب ارتجاع و حاکمیت در حال نابودیست .

باری، در طول تاریخ یکصدساله مبارزات مردم ایران برای مشروطیت و دموکراسی و آزادی و..... نقطه عطف های زیادی در روند مبارزه بوده که امروز، این نقطه عطف ها باید در یک تحلیل درست جدا از اینکه به جزئیاتش پرداخت، جدا از اینکه در کدام دوره - پهلوی، جمهوری اسلامی یا حتی سابقه اش در دوره قاجار بوده - و متعلق به کدام طیف سیاسی بوده، چون چراغی در راه آینده، روشن نگهش داشت و نفس عمل را که حاکی از مبارزه با ارتجاع و دیکتاتوری بوده و بوی آزادی و حاکمیت انسانی می دهد را با شعله عشق --- به دموکراسی و رهائی روشن نگاه داشت و این نقطه عطفها، این مشعل ها را که از دل گر گرفته هزاران عاشق راه آزادی مشتعل شده را با هم پیوند زد و جاده عشق و آزادی و اتحاد را

۴۶

برای آنانی که نفسشان با بوی زندگی آزاد عجین شده باز نمود. این پیوند و اتحاد (تا جائی که منجر به تعدیل و تحریف خواست های استراتژیک و نهائی هیچکدام از گروه های اپوزیسیون و مبارزنشود) و این شکستن دگماتیسم سیاسی - ایدئولوژیک که در پیله زمخت عدم تطبیق و تحلیل صحیح از شرایط زمان و مکان با مواضع و استراتژی نهائی و مبارزات در حال گسترش صورت گرفته، در تسریع روند مبارزه و اعتماد توده ها به هم و اپوزیسیون ها و مبارزان و گروه های آزادی خواه و مردمی خارج از اپوزیسیون نقش بزرگ و وسیعی دارد و چه بسا که هر ایدئولوژی و عقیده ای زمانی یارای گسترش و ابراز اندام و موجودیت دارد که در روند مبارزه دموکراتیک قدم گزارد و مفهوم آزادی بیان و قلم را در یک فضای آزاد بیاموزد و بیاموزاند .

امروز اگر صحبت از دگماتیسم رفت روی سخن بر آن روشی ست که آبشخورش معدود کادرهائی در تشکیلاتها هستند که هنوز از پیله های کهن باور خویش بیرون نیامده و تز های پنجاه سال قبل کتبی را که در حافظه دارند بدون درک شرایط عینی مبارزه و تحولات جهانی به خورد نیروهای سمپات در صحنه میدهند و برای خود به نوعی امپراتوری و یا بهتر بگویم عرصه ملوک الطوائفی تعیین کرده و با کوله بار زمان گرفته ورشکسته خود میخوانند تاریخ را تکرار کرده و این کشتی نجات را به ساحل متروک دیکتاتوری دیگری هدایت کنند.

دوستان مبارز اگر ما امروز این مشعل های ۱۶ آذرها، ۱۸ تیرها، و... را از دست انحصارها بیرون نیاورده و به دست مردم و آنانی که نشان دادند تشنه این اتحاد می باشند ندهیم، اگر تزلزلی در این پیوند و در این راه مبارزه نشان دهیم دیگر لحظه تاریخی غرق شدن

دیکتاتوری و استبداد و ارتجاع را به خواب هم نتوانیم دید.

اتحاد، پیروزی، حکومت مردمی

مجید.م دسامبر ۲۰۰۲ استکهلم

ذرح چخدر-حزج.ذ

۴۷

سرکوب معلم ها پلی دیگر بسوی آزادی

سالهاست شمشیر تعصب قوم حاکم در پی بریدن زبان اندیشمند آزاد و آزاد اندیشان بود و است، حاشا که اندیشه آزاد را گزند نتوانست و چه بسا که بر افزونی و باروری آن تداوم بخشید. سالهاست لشکر کینه توزی این قوم حاکم یورش های ناجوانمردانه بر پیکر رونده فرهنگ و زبان ما آورده حاشا که فریادها هر روز ستر و فرهنگ و زبان پارسی بارورتر از گوشه دیگری شکوفان شده است. سالهاست کیسه طمع و خودپرستی و شکم پروری قوم حاکم دستان خون آلودش را در سفره نان و بر خورجین و دامن مال و ناموس مردم ما دراز کرده و انسانها را در راه این طمع ورزی نابود کرده، حاشا که والائی و طبع رفیع و انسانیت مردم به تسلیم تن نداده و باقامتی برافراشته و عشقی به فردای آزاد به ترمیم و تکمیل پرداخته است.

..... و امروز این ظرف متعفن تعصب، کینه توزی و طمع و خودپرستی قوم حاکم از زیر عبا و عمامه دین فریبی و آغشته به خون هزاران آزادی خواه، وارد مرحله پایانی ستیز شده و قصد مقطوع کردن نسل زبان فرهنگ و آزادیخواهی ملتی را دارد که همیشه در این راه و در این آزمون، سربلند به زیستن انسانی تداوم بخشیده. این حیوان صفتان یورش درنده خوئی خود را بر بارورترین و پرارزش ترین طبقات و قشرهای جامعه یعنی، کارگران، دانشجویان، معلمان و آورده و بخصوص در این روزهای اخیر چماق انسان ستیزی خود را بوسیله شاگردان ناخلف مدارس بر سر معلمانشان فرود آورده و زهی شرم و بی حیائی که چنین حرکت صنفی را نیز به خاک و خون کشیدند و بی شعوری سیاسی و اجتماعی خود را با این عمل برای چندمین بار به نمایش گزارده اند. اینان چون خرس زخم خورده ای که چشم بسته به هر کس و هر چیز حمله ور می شود، آنقدر خود را به موانع و در و دیوار می کوبد تا به هلاکت برسد. این کوردلان نمی دانند که هر چماق و چوب و خنجر که بطرف صفوف منظم و یکپارچه صنفی و سیاسی معلم ها و دانشجویان، دانش آموزان و کارگران و فرود آورند بر فشرده شدن صفوف، بر عزم را سخ تر و بر اتحاد و یکپارچگی آنها افزوده و مرگ و نابودی و سرنگونی خودکامگان حاکم امروز را تسریع می کند. بوی آزادی به مشام همه می رسد، آزادیخواهان را به وجد می آورد و حاکمان گرگ صفت را به جنون می کشد.

زنده باد آزادی

مرگ بر جمهوری اسلامی

در تداوم باد مبارزه بر حق معلم ها، کارگران، دانشجویان، مجید-م ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲

۴۸

هر فریادی که با جوی خون بر خاک نشست، چنین مستانه و لاله گون

برنشکفت که عطر رویای ما - عطر آزادی !!

در آستانه هجده تیر، روز میعاد با شقایق های خیس در طلوع تازه ای از سیرابی یک صبح بدون درد!! دست و پای عشق را از زنجیر روزهای اسیری باز می کنیم و از تنها پنجره گذار رویای مان بسوی هر کجای فریاد سرخ نظر می دوزیم: بر انبوه سبز شمال، ساحل مغموم خزر که سوگوار سربداران پیر و جوانی است که رنگ پروازشان آسمان غروب شمال را بر سینه دریا به سرخی نشانده است، اما خزر می داند که در فردای طلائی آن شب سخت، امواج عشق، آزادی را به ساحل ها ارمغان خواهد داد. نظرهامان را می دوزیم بر خراسان پژمرده از تملق آستان قدس!! که جوانی اش را به پای این دکان فریب و سودجویی باخت و دلکان عمامه بسر را قرنهای با چماق تکفیر و ریا به عادت تطهیر کرد، اما امروز در گوشه و کنار این استان پیر، چرخ اراده جوانان و شور زندگی سبز دلانی چون سنگ آسیاب در حرکت است تادکان سالیان ستم و فریب را خرد و نابود کند.

بر امتداد کویر نظاره داریم؛ که بقولی "مزدگورکنش از آزادی آدمی افزون تر است.."، اما هنوز عشق -- زیستن در بی اعتنائی طبیعت و انسان را در تلاش یک بوته کوچک که از ریشه به آب و از شاخه به باران

امیدوار است می توان لمس کرد، چه رسد به شور زندگی و آزادی کویر نشینها!!

نگاهمان را از پنجره به کرمان و سیستان - بلوچستان می دوزیم، به سرزمین های نفرین شده دوسه . چون دانش آموزان مستمع آزاد در کلاس درس معلم سختگیر!! که امروز نشان می دهند که همان گوش دادن جسته گریخته چه تجربه حق طلبی را بر پیوستن به صف رهائی در آنان شکوفا کرده است .

نظر می دوزیم بر اصفهان و فارس ، مهد همیشگی فرهیختگان که یک روز نگین انگشتر اقتدار حکام بودند و روز دیگر در غضب نادانی و حسادت همان حاکم - که در هر دو حال سربدار و محکوم ! اما شور آزادی بر ذلت اطاعت در تاریخ آنان با رنگ سرخ نقش بسته و امروز نیز چنین تداوم دارد .

بر خطه جنوب ، دلهای چون دریا و دریای همیشگی فارس از پنجره رویایمان درود می فرستیم . بر مردمی که صورتشان از آفتاب سوخته و دلشان از ستم غربت ، از نگاه ناآشنای شیخ و شاه . اما همتشان در تاریخ دستخوش زور و زر نبوده و نیست و امروز در شعله و رنگه داشتن آتش عشق و رهائی دستی هستند توانا و پائی خستگی ناپذیر و دلی چون دریا .

از پنجره عشق ، سرزمین همیشه استوار کردها و آذریها و لرها امید در دل می آفریند و بوی مبارزه و طاقت و استقامت می دهد و امروز که جای خود دارد ، که باری این مبارزه ، در پیوبد با فریاد بیست و چند سال تحمل ظلم دینی و فرهنگی و انسانی است .

اما تهران ، تهران از نظرگاه این پنجره غرق در آتش و خون و شهادت است ، قفل استبداد در تهران پیدا شده است ، و جوانان ، دانشجویان و پیر و جوان در یک پیوند خودجوش کلید بازکردن آن شده اند و از این رو عاشقانه به پیشباز هجده تیر شتافتند تا شمارش معکوس شکستن قفل و زنجیر در روز موعود .

باری ، پنجره عبور رویاها به سرزمین واقعیت باز است و عطر آزادی در حیاط خانه به مشام می رسد . جای پای عشق را می بینیم و دست اتحاد و پشتیبانی را تا روز میعاد - هجده تیر - با دانشجویان و جوانان مبارز در داخل به سوی ایران دراز می کنیم .

۴۹

هجده تیر روز پیروزی بر اهریمن

هجده تیر روز آزادی

هجده تیر روز اتحاد و همبستگی

یمناسبت هجده تیر ۱۳۸۲

مجید م استکھلم ذرح چخذرح حزچح ذ

۵۰

جایزه نوبل و تمرین دموکراسی

.....تا امروز که این قلم بی تاب صبرش لبریز شد ، حدود ده روز از اعلام اعطای جایزه نوبل به بانو شیرین عبادی می گذرد و در این فاصله اشخاص ، آژانسها ، احزاب و دولتهای مختلف با شغف قلب!! ، کنایه - و مصلحت اندیشی یا بغض به قضاوت این مهم نشسته و می نشینند که جمع بندی این نظرات نیز چندان دور از انتظار نبوده نیست ، اما چرا این قلم بی تاب من بجوش آمد؟! ، زخم غریبان نبود که بد رسمی خودی آنها از نوع همیشگی آن بود!! از درد بی اتحادی و خودبینی و حصار سازی بدور افکار کپک زده سالیان تجربه تلخ ، سالیان از دست رفته بی دانشی ، بی کسی ، درک ناصحیح همبستگی ، و خودخواهی خاص طبقاتی ما و روزه شدن در تمرین دوباره و صد باره دموکراسی بود . این زخم که ریشه در ادراک عقب ماندگی ما از کاروان انسانی و جویای آزادی ، برابری و شکوفه های عدالت و انصاف (دموکراسی) دارد در هر نقطه عطفی که می رود دستان اتحاد را به هم نزدیکتر کرده و روز تارتر از شب را بر خوش نشینی این غاصبان آزادی و جان و مال مردم ، به ارمغان آورد بایک تلخ کامی که زائیده همان روند نا درست اشاره شده است ، به جای اول خود باز می گرداند و دعای خیر!! مبلغین رژیم اسلامی را بدرقه راه خود می سازد . این از هم گسستگی که ریشه در سالیان ضعف طبقاتی ، تداخل مغرضانه فرهنگ یک بعدی سنتی مذهبی ما دارد ، امروز نیز سر از قانون قضاوت شخصی ما در آورده و با همان شمشیر تنگ نظری و تعصب طبقاتی ، حتی به خودمان هم رحم نکرده و بدنبال مرغ یکپا می گردیم و به رسم عادت و شکایت ، گرد همائی و جلسات شبانه روزی را برای برهم زدن اعتماد مردم تا یک بام امید دیگر و یک قدم بسوی همبستگی ، برگزار کرده و بی پروا با سادگی ، عشق و امید و آبروی انسانهائی بازی می کنیم که اگر یک لحظه در یک جای دیگر که آنها زندگی می کنند (ایران) می بودیم چه توابعین دو آتشی ای که نمی شدیم و چه زندگی ها را که نمی فروختیم! ، و امروز در یک سرزمین بی دغدغه نشسته ایم ، بر یک بلندگوی آزاد

تکیه زده و با چوب خودخواهی و تنگ نظری خرده بورژوازی (با ژست چپ ، دموکرات ، مشروطه و...) خشک و تر را آنهم درسزمینی که عطر عشق ، کلام دوست داشتن ، نسیم انسانیت و سرود آزادی، جرم شلاق و حبس و دار و سنگسار دارد ، با رسوائی و پرده دری آش و لاش می کنیم و در آخر پیام خود با وقاحت فردای دموکراسی و آزادی و برابری را آرزومی کنیم !!! زهی بی شرمی ، نه تنها برای قضاوت حق و ناحق بودن عبادی ها ، که برای خیانت آشکار به آرمان انسانی و حتک حرمت حقوق شهروندی ، که از پایه های اساسی اعتقاد و تمرین دموکراسی ست.

آری که باره‌آید و شنیده ام از تشکل میزگردها و جلسات شبانه همین مدعیان دموکرات مسلک که -- موزیانه و تنگ نظرانه چگونه توطئه بر هم زدن سخنرانی ها و میزگردهای برنامه ریزی شده دیگر گروهها و شاخه های فعالان را تبلیغ و برنامه ریزی می کنند!!!!

.....گفتن حقایق تلخ دیگری از این منادیان آزادی !! و ناجیان در پستو نشسته دیروز آن سرزمین ودون کیشوت‌های خیال پرور امروز این سرزمین از تحمل این دست و قلم خارج است و به این بسنده می کنم که آب به آسیاب جمهوری اسلامی ریختن شاخ و دم ندارد، اما آن قلم و فریادی که در امتداد مرگ این رژیم این نوع قدمها و نشانه ها (موقعیت عبادی ها) را بر درگاه شوق رهائی مردم چون شمعی بیاویزد ، در صف اعتماد توده ها جای خواهد گرفت .

امروزانتخاب بانو عبادی بعنوان منادی و مبارزکسب حقوق بشرآنهم در سرزمینی که بخصوص حرمت

۵۱

انسانی زن و حق کودکان را در خیابان خوابی و فحشا و اعتیادباید جست ، نشانه عدم حقوق بشر در ایران و دلیلی علنی بر رسوائی رژیم اسلامی بعنوان حاکمان دژخیم و دیکتاتوری بوده و اعتقادات شخصی شیرین عبادی در این راه مبارزه حق قانونی او ست واعتماد و تشوتق شیرین عبادی ها، کاشتن نهال امید و شوق نسیم نجات و آزادی و برابری در دل هزاران زن و دختر در بند ایرانی ست ، ومصمم تر نمودن شخص او در ادامه این راه و به زانو در آوردن رژیم زن ستیز اسلامی در برابر قدرت تاریخی مردم تا آزادی و برابری کامل با دراز نمودن دست همیاری و مسئولیت طلبی بسوی او و امثال اوست

پرواضح است که وی تا اینجای راه و دریافت جایزه نوبل قیمت هنگفتی برای رسوائی و آشکار نمودن چهره پلید جمهوری اسلامی پرداخته و از این ببعده نیز با بدوش گرفتن مسئولیت سنگین تری با دشواریهای بیشتر و روبرو خواهد شد ، که وظیفه مهم ما (خصوصا اوپوزیسیون چپ و راست) حمایت و هشیاری و تشویق وی ، همگام با فریاد امید و مبارزه مردم داخل ، در مصمم نمودن بیشتر او و دیگر مبارزان می باشد .

اما اگر در این مسیر و مهم و با این حمایت ها لغزش ، انحراف و سازشی از وی در خدشه دار کردن روند روبرو مبارزاتی پدید آمد ، آنوقت است که بلندگو ها را باید به صدا آورد و فریاد اعتراض و افشاگری را به گوشهاساند .(که بعید بنظر می رسد)

اما حکم پیش از وقوع جرم و قضاوت عطف به ماسبق (چون روش شاگردان نابلد مشق دموکراسی امروز) آنهم در این روند حساس سیاسی - اجتماعی ، دوروی نحس یک سکه بوده و خود آگاه یا ناخود آگاه هم زدن آشنذری بقای جمهوری اسلامی خواهد بود .

استکهلم ۱۹ اکتبر ۲۰۰۳

مجید م. حژنحذرح.حزچج.ذ

۵۲

قضیه فیثاغورث یا نظرات آقای خاتمی

بیچاره فیثاغورث!، ببخشید که طاقت نیاوردم و قبل از مقدمه و طرح مسئله مستقیما سراغ فیثاغورث بیچاره رفتم ، چون او اگر می دانست روزی چنین نظراتی (نظرات آقای خاتمی) از طریق قضیه او باید حل و محاسبه و تبیین شود بهمیخندید که دست به قلم برده و یا در حیطة ریاضیات پا گذارد !! می پرسید چرا؟!؛اینکه :

۱- در مقاطع تظاهرات و فریاد آزادی طلبی جوانان و ملت در ایران ، آقای خاتمی رسما آنها را عده ای اوباش و تحریک شده از مواد مخدر خواند و با صدای رهبر خود! و طالبان درون ایران همصدا شد . اما در مصاحبه اخیر با خانم کاملیا انتخابی فر آن شکرخوردن را سو تعبیر از طرف بقیه خواند.

۲- ایشان تعبیر " زندانی سیاسی " را از سه سال قبل تا حال یک سخنرانی در میان در چارچوب قانون اساسی -- تعریف و تکذیب کرده است .

۳- درگیری با قوه قضائیه را اختلاف سلیقه می داند !!! و به آنها نفرین کرده که الگوهایشان بشکند و گم و

گور شوند!!! البته نه دست و گردنشان و حتی گورشان !!!

۴- قبل از سفر به آمریکا، حمایت از رهبری را دوقبضه کرد و آنرا بر سینۀ فریاد آزادیخواهی مردم ایران کوبید.

۵- در حالیکه گلبدین حکمتیار در ایران پادشاهی و ریاست می کند، ایشان مواضع جمهوری اسلامی را با مواضع وی یکی نمی داند !!

۶- از یک طرف حمایت از بن لادن ها (مصاحبه با کاملیا انتخابی فر) که اگر این تروریست کشته شود، قهرمان خواهد شد!!! و از طرف دیگر مخالفت ظاهری با ترور و خشونت و ... تایید می کند که هر بچه مکتبی را به خنده و خواهد داشت .

۷- نظرات ایشان در مورد ملی - مذهبی ها این بود که تنها در عملکرد با قوه قضائیه فقط کمی اختلاف سلیقه دارند (آنهام تاکید کردند " ممکن است ") و متاسفانه نمی تواند در عملکرد آن قوه دخالت کند!!!

۸- موضع گیری و مخالفت با شعار " مرگ بر ... " که از دیرباز در سخنرانی ها و مصاحبه ها تاکید داشتند اخیرا در مصاحبه با خانم امان پور در سی ان ان نظرات رهبر !! را در مورد شعار مرگ بر آمریکا تایید نمودند و به ابهامی دیگر در صورت مسئله و قضیه فیثاغورث افزوده اند!!

۹- در زمان برگشت از آمریکا که تب غربی در تن ایشان هنوز گرما داشت و نفوذکلام رهبر و ولایت و قوه قضائیه کم اثر بود به فکر مشکلات جوانان افتاده و جدی گرفتن آن را توصیه کردند (مصاحبه با کاملیا...) چرا که در مسافرت اخیر فهمیده بودند که اگر مشکل جوانان را جدی نگیرند، مشکل خودشان جدی خواهد شد.

.....

خوشبختانه ژست اصلاح طلبی آقای خاتمی بخصوص در دوره دوم انتخابات در آیینۀ باور حتی همان ۲۲ میلیون نفری که به وی رای دادند شکست و آن توهمی را که می رفت وی را بعنوان زاویۀ شفافی از جمهوری اسلامی در اذهان مردم جلوه دهد تاریک کرد و مردم را بر قدرت آزادی طلبی و مبارزه در جهت آن استوارتر نمود و در خاتمه روح در بهت فیثاغورث را از این همه تناقص نجات خواهد بخشید!!!!

۵۳

در هر صورت اینهمه تضاد و تناقص گوئی در حرف و عمل، پشتک و وارو در سیاست داخلی و خارجی، بلاتکلیفی جهانیان در مورد موضع گیری ایشان از قیام مردم ایران، قوه قضائیه، کل نظام، زندانی سیاسی و حتی بی اعتمادی ایشان به چشم و گوش خودشان در حل مشکلات و معادلات و مسئولیت ریاست جمهوری، بیچاره دست فیثاغورث را حتی در حل این قضایا بسته و او را دچار بهت کرده چه رسد به ناظران سیاسی و مردم عادی !!!

اما هیچ کس بهتر از فریاد اعتراض مردم ایران در جهت حل این قضیه و معادله ناهمگون صلاحیت نداشته و ندارد .

با امید شفاف شدن آیینۀ عشق و صلح و آزادی در ایران با مشعل اتحاد و همبستگی مجید - م

۵۴

خیانت + یک

هیچ جرم، خیانت و دروغی بدون حمایت، پشتیبانی و تحریک و راحت تر بگویم هل دادن بوسیله یک عامل دیگر نیست، که من آن عامل را "بعلاوه یک" می نامم. پس خیانت یا جرم بعلاوه یک عملی ست که توسط یک فرد یا گروه و یا جریانی اتفاق می افتد با انگیزه ای که در اثر تحریک و پشتیبانی یک فرد یا یک ایدئولوژی صورت گیرد .

برای روشن تر شدن موضوع پا را به جاده مثالها و یا بهتر بگویم، واقعیت ها می گذارم واز رویدادهای بزرگ و قابل لمسی در جرگۀ سیاسی - اجتماعی امروز که مصداق این عنوان است نام می برم :

صدام حسین خان ! که معرف حضورتان است . این پدیده قرن اخیر در طول زندگی سیاسی، اجتماعی و فردی خود از هیچ حق کشی، اعمال زور و ایجاد رعب و وحشت فروگذار نکرده است، از طرف دیگر پس از جنگ دوساله کویت که ریشه این جنگ و سرخ آن در دست جریانات دیگری بود، ناگهان حافظان تمدن بشری و منادیان دفاع از حقوق بشر و بخصوص کودکان جهان (اینطور که معلوم شد کودکان عراقی و افغانی و ایران و ... جزء آن ها محسوب نمی شوند !!) و عاملان و محرکین آن جنگ برای تنبیه این اعجوبه و مریض اجتماعی - صدام - دست به تحریمی همه جانبه علیه مردم جنگزده و کودکان محروم عراق زدند که

منجر به آن فاجعه انسان کشی، کودک ستیزی و قحطی و کمبود دارو در آن کشور شد. و نسل دوم عراق را با آگاهی ضد بشری علیل و ناتوان ساخت، و در این راستا خیانت و جنایت صدام را با این بایکوت شرم آور به خیانت بعلاوه یک تبدیل کردند.

تحولات ۲۳ سال پیش در ایران و جنایت و خیانت آن و پس از آن، که با هر تعبیری بعنوان یک اقدام ----- و حرکت ضد حقوق فردی و اجتماعی ملت ایران و به زانو در آوردن بنیه اقتصادی ایران بر هیچکس پوشیده نیست، یک طرف قضیه و بالانسهای دولت مردان غرب و شرق در سود جوئی با نام همدردی با مردم!! یا دولت حاکم (که حمایت از آزادی مردم نبوده چه بسا حمایت از آزادی دولت یا دولتها در سرکوبی مردم است) خاطره خیانت بعلاوه یک را در دلها تا به امروز دائمی و زنده نگه می دارند و از طرف دیگر جنگ زرگری درون حاکمیت که خود خیانتی مضائقه به صفوف همبستگی مردم در فریاد آزادی خواهی شان است -- (اشاعه توهم با نام اصلاح طلبی) رقم دیگری بر تایید خیانت بعلاوه یک می باشد.

اما داغ ترین و تازه ترین مثال خیانت بعلاوه یک، عملیات تروریستی و ضد بشری ۱۱ سپتامبر نیویورک بود که به تعبیری نه دوران واقعیت، اعمالنش مارهای دست پرورده همین رهبران قربانیان جنایت اخیر بودند. القاعده ها، حماس ها، حزب اله ها، انثار که هنوز در مسیر رودخانه آزادی طلبی ملتها در سمت مخالف شنا می کنند، نطفه های ناقص بینش های ایدئولوژی مسخ و ساکن و قرون وسطائی و خود جهان بینی آن است که زیر پر و بال همین مدعیان ضد تروریسم امروز! پرورش یافته، بزرگ شده و با توهم نشئت گرفته از ناجی موعود قرون وسطائی خود و با استفاده از هر وسیله ای!! برای رسیدن به هدف خود، از هیچ خیانت و جنایتی فرو نمی گذارند. این ریشه انسان ستیزی و ترور در هر جایی که بوئی از تعصب، جنایت و آزادی ستیزی باشد رشد نموده و متاسفانه این ناجیان امروزی! حقوق بشر و پیشاهنگان اهداء دموکراسی

۵۵

!!! (که امروز این آزادی را در بمب های مزین به نان و دارو و کمی چاشنی دموکراسی و بانام عقاب ضد تروریسم بر سر مردم به دفاع یک کشور هزار بار زیرورو شده می ریزند) عاملان پرورش، آبیاری و کود دادن این نهال های ضدبشری - بن لادن ها- هستند که در نوع خود خطرناک ترین خیانت و جنایت بعلاوه یک در یک بعد بدون مرز و رنگ و در یک فضای انتقام جویانه ریشه دار علیه چه زن، کودک یا نوجوان می باشند.

این فضای تاریک آینده بر جهانخواران و انسان ستیزان مبارک باد!!

۵۶

خیانت ۲+

امروز قلم هر نویسنده آزاده ای سر تعظیم در مقابل استقامت و شجاعت هر زندانی سیاسی آزاده فرود می آورد. امروز دامنه شعر هر شاعر آزاده ای سنگفرش گامهای توانای مبارزان و پیشروان آزادی است. امروز کلام هر سخنران آزاده ای پژواک زنان و مردان شیردل صفوف اول مبارزات انسانی است. و امروز دست هر کدام از ما مشتت در دهان این حریصان قدرت و مال و جان مردمی است که ساده دلانه بر زورق پوسیده اعتماد این قوم خون آشام است، و امروز این سایه اتحاد و اعتماد ماست که در دنیا گسترده شده است.

باشد که تاریخ این قهرمانی ها ورق بخورد و دوست و دشمن بر این اتحاد و توانائی فرهنگی - سیاسی جوانان، پیران و کودکان - زنان و مردان - دانشجویان، کارگران، معلمان، دانش آموزان و دیگر اقشار پی ببرند و این زرین ورق را کتاب آسمانی وزمینی و ابدی خود بدانند و باورشان شود که دیگر تکرار این سقوط دور از تصور ادوار تاریخ ما خواهد بود.

اگر تا دیروز خون جوانان و قهرمانان این راه، پلی بین آزادی و استبداد بود، امروز به رغم اتحاد، فریاد و خشم و مشت گره کرده پل پیروزی ست. و تا مرگ آرزوهای این لکه های ننگ بشریت زمانی باقی نخواهد بود و باید این دمل چرکی تاریخ بداند که در این راه پیروزی ترحمی در مجازات آنان سزاوار نخواهد بود.

حاشا که شرمشان باد این دیو صفتان، ننگشان باد این قوم بی هویت و مظهر سیاهی و تباهی

شرمشان باد که دست همکاری و اتحاد به سوی قاتل نیم میلیون از فرزندان وطن پرست دراز کرده اند و در قتل عام مشترکی دیگر عهد خائنانه می بندند. ننگشان باد که جواب خون میلیونها ایرانی و عراقی بیگناه و اسیران فسیل شده جنگ جنون آمیز شان را با خسته نباشید و بر سر یک سفره توطئه دیگر دادند. و به خیال خام خود با پایمال کردن آن خونها و خیمه شب بازی نوی چند صباحی دیگر بر عمر ننگینشان خواهند افزود!! اما بهوش باشید که ملت عراق نیز بزودی انتقام اینهمه ستم و بی عدالتی را از همپالگی

شما - جمهوری اسلامی - خواهد گرفت و جهانی را از شر لکه ننگی با نام جمهوری اسلامی و جمهوری عراق حاکم پاک خواهند کرد.

از سوی دیگر، دولتهای خارجی، بخصوص اروپائی با اینهمه مدارک تصویری، صوتی، پیام و اعلامیه و اعتراضات علنی و مکرر هم وطنان در اروپا و امریکا... از دستهای آغوشته به خون این جمهوری ضد مردمی هنوز جهت سود جوئی و چپاول این خوان بی سرپرست و بی صاحب!!!! و جهت خوش خدمتی فشارهای سیاسی را بر پناهنده گان یا متقاضیان پناهنده گی می آورند و به خیال خود تا بازار آشفته است در صد ادامه چپاول هستند. اما باور ندارند که ملت بپا خواسته ایران بالاخره نه تنها غاصبان این سفره مردم را به گورستان ابدی ظالمان بدرک واصل شده می فرستند بلکه خیانت ضد انسانی و چپاولگری این دولت مردان را - دانمارک، استرالیا، سوئد و انگلیس و امریکا... - هرگز فراموش نکرده و دست تطاول و سود جوئی آنها را از بن قطع خواهد کرد.

در پایان یاد آور می شوم که تمام این حوادث در روزهای رخ می دهد که این رژیم غاصب تلاش دارد تا سالگرد ۲۲ بهمن را وسیله دیگری برای فروکش کردن فریادهای آزادی طلبی مردم که به مراحل نهائی پیروزی خود نزدیک می شود، بر پاکند، که زهی خیال باطل! که این حکومت چنان از داخل و بیرون شکسته که هیچ مرحمی بر آن موثر نیست. و این اتحاد مردمی می رود تا ۲۲ بهمن را که بیست و سه سال

۵۷

قبل شروع حبس آزادی و دفن آرزوهای آزاد زیستن مردم ایران بود را به روز نجات و رهائی و پرواز پرنده های آزادی تا بام برابری، شکوه و حاکمیت مردم تبدیل کند.

زنده باد آزادی

مرگ بر رژیم توطئه گر جمهوری اسلامی

مستحکم باد اتحاد مردم

... و فرخنده باد نوروز پیروز بر رهروان آزادی مجید. ۳۱ ژانویه ۲۰۰۲

۵۸

سمعک نزدیک شنو و دور شنو!!!!

(هدیه به آقای خاتمی پس از سخنرانی در نیویورک)

از سخنرانی آقای خاتمی در نیویورک بسیار در حیرت شدم!! که چه پرهیجان و استوار از حقوق کودکان و مردم افغانستان حمایت کرد و سخن راند! و چه ماهرانه نقش انقلاب! در ایران و حکومت برآمده از آن و سرآخر گفتگوی تمدن های!! شکوفه زده!! از آن را مدعای این دعوی جمهوری اسلامی دانست که: مخالفت با هرگونه قتل عام! دفاع از آزادی!! حمایت از حقوق کودکان!!! منادی صلح!!!! ضدیت با ترور و تروریسم!!!! و..... (البته نوع اسلحه را در عمل تعیین می کنند!)

خدای من چه جمهوری نازنین اسلامی و چه رئیس جمهور متمدنی!!

پس از سخنرانی آقای کفی عنان و دیگر یارانشان چنان تحت تاثیر این نطق قرار گرفتند و حتی من شنونده که فکر کنم همگی دیر یازود زیر پرچم آن جمهوری بروند!! و مسلمان از نوع آنها بشوند! که خدا بداد کفار برسد!!!!

اما در طول سخنرانی ایشان یک نکته برایم جا نیفتاده بود و آن نکته مرا بفکر واداشت که: آیا آقای خاتمی صدای فریاد و درد و رنج مردم ایران را بغل گوش مبارکشان نمی شنوند؟ آیا جوانان ایران جزء جوانان جهان اسلامی و متمدنی که سنگشان را فقط در بوق و کرنا بصدا در می آورند نیستند؟ آیا کودکان ایران آواره، بی سرپرست و تهت ستم و کمبود نبوده و حقوق اجتماعی و انسانی ندارند؟ آیا فریاد آزادی خواهی مردم ایران (البته قبلا گفته اند که تاثیرات مواد مخدر است!!) یا بهتر بگویم شعله آتش ۲۳ سال سکوت و.. را نمی شنوند و هزاران سوال دیگر که باید چون زنجیری به گردن این شیادان و جانپان آویزان کرد و در صحنه های جهانی به نمایش گذاشت تا خط قرمزی بر دعوی "گفتگوی تمدنهای آنها" و دلیلی بر حق طلبی مردم ایران باشد.

اما این نکته همانطوریکه گفتم مرا به این فکر واداشت که از این ببعد بجای عینک های دور و نزدیک بین بایستی سمعک های نزدیک و دور شنو ساخت و اولین آنرا به آقای خاتمی و دیگر یاران ایشان هدیه داد تا صدای فریاد مردم ایران را که از دانشگاهها و خیابانها و میدانها و شاید زیر پنجره اتاق ایشان، همه روزه تکرار می شود را بشنوند و قدری از عوام فریبی و مظلوم نمائی سابقه داری که در اعقابشان نیز موروثی بوده بکاهد و شرم کنند!!!!

در آخر اضافه کنم، منم مثل شما فکر می کنم که علاج کندذهنی و ناشنوائی آقایان در مورد مسائل و

مشکلات مردم ایران با سمعک نیز حل نخواهد شد که چه بسا جراحی اجتماعی و کالبد شکافی و بیرون آوردن این غدهٔ دیرینه لازم است .
به امید آرزو! مجید

۵۹

"شانزده آذر" ها کابوس نظام

امروز یادواره شانزده آذر که نقطه عطف جنبش دانشجویی و مکمل فریاد آزادی خواهی مردم ایران و مشت گره شده ای علیه استثمار داخلی و خارجی بود و هست ، دگر بار در اذهان ملت ایران تداعی بخشید و چون نسیم آزادی بر پیکر بپا خواسته این جنبش وزید و به آن تداوم داد و خواب را بر چشمان کوردلی منادیان شکنجه و اسارت و کشتار آزادی حرام نمود . و دگر بار یادآور آن سه دلاوری شد که با هدیه خون خود برای آبیاری درخت آزادی و رهائی ، جریان خروشان را در بستر تاریخ بیداری ایران به حرکت در آوردند که به مبارزه مردم پیوست و آن را تبدیل به رود عظیمی نمود که در مسیر خود برای برقراری صلح و آزادی و تا ریشه کن کردن و نابودی ظلم در کشورمان که شروعی بر تداوم آزادی و رهائی تمام ملتها خواهد بود ، ادامه خواهد یافت .

این نقطه عطف جنبش که هر ساله باشکوه و از اعماق کوچکترین ذرات وجود ایرانیان آزادی خواه ، برگزار ، استقبال و تداوم می یابد ، کابوسی ست دهشتناک که خواب را از چشمان ارتجاع و دیکتاتوری حاکم بر ایران ربوده و چون ناقوسی است که در لحظات افت جنبش مردم ایران در اثر فشار و زور و ارباب رژیم اسلامی ، بصدا در آمده و حرکت این رود را پرشورتر ، غران تر و تازه تر بر بستر خود به ادامه راه مبارزه دعوت می کند .

در این راستای وحشت و دست پاچگی رژیم ، حاکمان در تهران از حربهٔ دیگری که در دستان ملیجک دربار و مظهر و پیشرو اصلاح طلبان - به زعم فریب کاران - آقای خاتمی است را دوباره سوار بر قایق کاغذی اصلاح طلبی نموده و بر بستر رود پر خروش جنبش می اندازند تا با ظاهر عوام فریبانهٔ همیشگی و شعارهای تکراری آرامش طلبی و از همه مهمتر ، تاکید و انگشت نهادن بر احساسات مذهبی مردم و بخصوص دانشجویان مبنی بر همزمانی شانزده آذر و ضربت خوردن - عزاداری ماه رمضان !!!- از اهمیت بزرگداشت این روز بکاهد و وعدهٔ سخنرانی مفصل !! در این مورد را موکول به تمام شدن دوره عزاداری بدهد - از ستون تا ستون فرج است -

اما این عامل ملین و ناجی رژیم دیکتاتوری اسلامی - خواسته یا ناخواسته - هنوز نمی داند حنایش دیگر رنگی ندارد و در این قرن و بالین بینش سیاسی و فرهنگی ایرانیان ، این حربه ها و عوام فریبی ها مخالف جریان رودخانه شنا کردن است و عاقبتی جز غرق شدن در این رود خروشان مردمی نخواهد داشت

این رود خانهٔ عظیم که به دریای آزادی و رهائی خواهد پیوست جریان خروشان است که از پیوند خون دانشجوی ، کارگر ، دانش آموز ، کارمند ، زن و مرد و کودک در شبهای گرسنگی ، در

۶۰

لحظه های شکنجه ، در نقض حرمت و آزادی زن ، در آواره گی کودکان در سر افکنده گی نان آوران بیکار شده ، در ترور آزادی و بوجود آمده که نه تنها قایق کاغذی اصلاح طلبان وابسته به رژیم - ناجیان بقایای جمهوری دیکتاتوری - و بخصوص خاتمی چی ها را در خود خواهد بلعید و نابود خواهد نمود - جای اصلاح طلب واقعی در کنار مردم است - بلکه کشتی نوح جمهوری اسلامی با تمام اعقاب و ابزارش را غرق و سرنگون کرده و نام آنان را از تاریخ این سرزمین و بشریت محو خواهد نمود .

برقرار باد جنبش مردم ایران

هفت سین

هوا مثل هفته قبل نبود، سرمایش ملس بود و نشاط بخش و آفتاب دلچسب تراز دیروز و روزهای قبل. در کوچه و خیابان هم تردد و شور و نشاط خاص تری بود، همه در تکاپو و بارو حیه ای شاد. خودبخود در این هوا و در این روزهای نزدیک به سال تحویل همه چیز بو و رنگ و حرکت خاصی داشت، یعنی همه چیز و همه کس بهتر، گرمتر و مهربان تر به نظر می رسید، و این از خاصیت بیداری طبیعت از خواب زمستانی بود. این خاصیت منطقی سال نو در اول بهار بود و این شروع جدید و نو در خود خویشتن بود. اهل خانه همه چیز را برای سفره سال تحویل و بارسم قدیم آماده کردند. هفت سین همیشگی در جام و ظرف همیشگی، بر روی سفره همیشگی با عادت همیشگی. و دوماهی قرمز، چاشنی و یار باوفای سفره تحویل سال، واقعا اگر تمام امیدهای زندگی را عمیق می نگریستی، درون سفره می درخشید و قلب انسان را برای شروعی بهتر و بهتر زیستن تسکین و آرامش می داد و عشق را فریاد می کشید، دوستی را بجان می خرید، در آئینه محبت آرایش می کرد و بر زمین خشک رقص شادی و صلح می نمود. این بود آنچه که تکرارش خسته کننده نبود و عادتش آزار دهنده نبود. این بود آنچه که مرا به تو نزدیک تر می کرد و سایه مان بر یکدیگر سنگینی نداشت. این بود که زندگی بدون ستم و آزاد را ندا می داد. این بود سفره ای که تماس دستها، آرزوها، امیدها و انسانیتها در آن جای داشت و برای تمام دلها پهن بود و برای تمامی چشمها نور، و برای تمام انسانها کافی.

این سفره هفت رنگ، سفره هفت هنر بود، هفت کاخ بود و هفت کوخ بود، هفت آسمان بود و هفت زنجیر این سفره عکس من بود، عکس تو بود، قاب یادگاری خانوادگی بود و تاریخچه یک عمر تلاش و زحمت و مبارزه انسانهای قبل از ما بود برای حفظ گفتار نیک، پندار نیک و کردار نیک، و این سفره هفت سین هنوز که هنوز است هفت امید است پیش روی ما غریبان و مردم ستم دیده ایران.

هنوز هفت فریاد آزادی و رهائی ست برای ما، هفت مشت محکمی ست بر دهان ستمگران و مرتجعین غیر ایرانی که با کینه، تاریخ و فرهنگ و هویت ما را در گرو تنگ نظری و دیوسیرتی خود گرفته اند. باشد که با زنده نگهداشتن این سفره این عید و این میعاد، مرگ ارتجاع و استبداد را نزدیک تر کنیم.

با مبارزه ای آرام، و قدمهایی تاریخی بر نیات شیطانی این معلمان شیطانها.

این مبارزه، این میعاد و این عید و فریاد آزادی بر همه مبارک باد.

فروردین ۱۳۸۰ استکهلم

مجیدم.

۶۲

پشت پرده های روانی - اجتماعی جنگ

تردید

امروز دانسته ها و اندیشه های اجتماعی صرفا از اشکال روی دیوارها، خطوط اشاره، کلمات دیکته شده نقاشی و نوشته و.....کامل و پربار نبوده، که صدا و تصاویر و رسانه های گروهی و کاربردهای جان دار و متحرک اینترنتی، مجموعه دانسته ها و اندیشه های اجتماعی را در پیوند تنگاتنگ با شرایط اقلیمی و فرهنگی خاص خود قرار داده و این درخت شکل گرفته را در هر محیطی با همان مناسبات سایه می افکند و شیوه زندگی و انتظارات و سطح توقعات و نگرش ها را از اوضاع داخلی و خارجی، دوباره واز طریق همان رسانه ها در جهان منعکس می کند، که این خود خانواده بزرگ جهانی را بیشتر بهم پیوند داده و دردهای مشترک را با فریادهای مشترک طلب می کند، و سوگیری های سیاسی - اجتماعی را به مرزبندی خود نزدیک کرده و همانطوریکه مشاهده و تجربه می کنیم قطبهای همگون و ناهمگون، مرزهایشان روز بروز شفاف تر میشود. اما پیش از اشاره به مبنای کلام - تردید - خاطر نشان می کنم که این مقاله قصد برخورد سیاسی با مقوله جنگ را ندارد که چه بسا ماههاست در این مورد قلمها سائیده شده و فریادها از دلها تا کوردها رسیده و من نیز به نوبه خود نقطه نظراتم را از این رسانه ها اعلام نموده ام، اما در خلال و تداوم جنگ نکته ظریفی نظرم را جلب کرد که بیشتر از پایگاه روانی - فرهنگی جامعه عراق سرچشمه می

گرفت تا نتیجه جنگ؛ و آن نگاه تردید مردم عراق، چه پیرزن یا پیرمرد، جوان و یا کودکان به تحول اتفاق افتاده بود.

!! تصاویری که از این نگاهها در حال تماشای سربازان پیروز آمریکا یا انگلیسی در سرزمینشان مداوم پخش میشد، توام با یک بهت و شوک بود و همراه شادی و هلهله استقبال و دوگانگی عکس العمل از برخورد با ورود فرشتگان نجات! و در عمق این نگاهها سوال بی جوابی که برق می زد:

"... صدام، غاصب سرزمینشان و یکی از شرورترین دیکتاتورهای رفت که این جای شادی و پایکوبی دارد، اما بدست چه کسانی؟ ... چرا یک ارتش بیگانه؟ ... چرا خودمان.. نه؟؟؟ و بهت؛

این تردید و این سوال هنوز در تمام نگاهها، در عکس العمل غیر عادی مردم (غارت های وحشیانه ...) در همکاری و عدم همکاری با نیروهای بیگانه مستقر در شهرها و از همه مهمتر احساس شرم از چنان سکوت و سستی سالیان طولانی تسلط دیکتاتوری که منجر به دخالت خارجی شده، پیداست.

نگاههایی که امروز دیگر بوی جنگ ندارد و بوی صلح هم از آن نمی آید، حداقل در مقابل اینهمه تردید!! نگاههایی که اگر با این ابهام ادامه یابد، تا سالهای غیر قابل پیش بینی از دموکراسی و آزادی در عراق خبری نخواهد بود.

سردرگمی و بهتی که می تواند به بی خیالی و بی تفاوتی مردم عراق در تعیین سرنوشتشان منجر بشود و دراز مدت سودجویان سیاست باز و چپاولگر از مذهب یون افراطی در داخل کشور عراق گرفته تا امثال رژیم جمهوری اسلامی در خارج از عراق و همین ناجیان امروزی جهان!! تا کشورهای فرصت طلب بازار مشترک که تادیروز مخالف جنگ و دایه دلسوژتر از مادر مردم عراق بودند، را به کشمکش و غارت باقیمانده این کشور بکشاند و مردم عراق را در خماری یک ناجی دیگر تا نسلی دیگر به بازی بگیرد.

۶۳

این شکاف اجتماعی بین مردم یک کشور با سرنوشتشان مرکز بزرگی برای رشد ایدئولوژی های متحجر و مسخ کننده و بی خیالی تهی از تلاش و مبارزه و فریاد حق طلبی در این دنیا شده و مردم را به زندگی خیالی دیگر!! و گوسفند وار زیستن در این جهان ترغیب می کنند.

تاثیرات منفی دیگر این تداوم تردید، همانا تقلیل ترس و وحشت از شانه های ماربدوش ضحاکان دیکتاتور کشورهای دیگر چون رژیم اسلامی در ایران و یا سوریه و... خواهد بود و بی تاثیر بر ناامیدی در صفوف مبارزاتی مردم دیگر کشورها نخواهد بود، که البته چون در ایران فرهنگ مبارزه مستقل مردم ریشه قوی و طولانی در تمام ادوار داشته و دارد رژیم جمهوری اسلامی چه شب، چه روز بار این ترس و وحشت را بر دوش باید و خواهد کشید تا زمانی که در برابر تصمیم مردم که نابودی رژیم است به صدامها بپیوندند.

اما در این برهه حساس و وظیفه تک تک ما با امکاناتی که در رسانه های گروهی و دستی بر قلم و صدائی بر دلها و عشقی به انسانها داریم اینست که این تردید ها را با افشاگری فرصت طلبها، با قوت قلب و اراده به مردم عراق و همدردی با آنها و نیروهای راستین عراق فردا از بین برده و آنها را در راه بازسازی عراق و آینده خود و فرزندانشان تشویق و همراهی کنیم.

با امید آزادی و دانش آزاد زیستن انسانها

استکهلم فروردین ۱۳۸۲

مجید م. نرح چخدر. حزج. ن.

۶۴

اول ماه مه

امروز که بحث و تفکر به سمت مبارزه و مقاومت مبارزه کردن سوق داده می شود بجزرات می توان ادعا کرد که تنها نیروئی که بدون دغدغه خاطر در راس این مبارزه قرار دارد، نیروی کارگران است کارگرانی که هنوز در معادن و کارخانه ها و جاده های بی رحمی و راحت طلبی یک طبقه نچندان بزرگ سرمایه دار و بطور کل نیروی ابتذال حاکم بر جامعه بوده و در حالیکه چرخ صنعت!! و ثروت آن طبقه را می چرخانند، خود تحلیل رفته و می روند. اما در کنار این سودجویی سرمایه دار و فقر روزافزون نیروی کار و زحمتکش تنها مشتهای گره شده و فریاد حق طلبی کارگران است که بدون چون و چرا لرزه بر تن این حامیان ابتذال و خودپرستی می اندازد و چرخ گردش پول آنها را مختل می کند. چرا که علاوه بر افشاگری (از طریق اعتصاب و کم کاری و...) اجتماعی - سیاسی در آن - - مقطع، رکود جریان سرمایه را با بستن کارخانه ها و کارگاهها بهمراه دارد.

اما ابتذال گرائی سرمایه در این عصر و زمان با هوچی گری و تبلیغات، از شکست جنبش کارگری و افول

ستاره حاکمیت سوسیالیسم در جهان (اشاره به فروپاشی نظام شوروی) خبر داده تا با این توهم در - عرصه مبارزات کارگری سستی و دودستگی ایجاد نموده و از طرف دیگر با ترفند و تبلیغ و جایزه های علمی و... بتواند در صفوف آرمان گرایان رسوخ و با شکستن این پیوند تکنولوژی و پزشکی و علوم و فلسفه و هنر و فرهنگ را در انحصار سرمایه و خود در آورده و سوداگری و سودجویی کند. این جسارت و خودخواهی طبقاتی چنان پیش رفته که اصول فلسفه که مشعل راهنمای گسترش آرمان گرایی بوده را تا سطح علوم مختلفه پائین آورده تا دخالت و دستبرد و سودجویی را از این راه راحتتر بانجام رساند و در نزول مبارزات و پیوند عقل گرایی و فلسفه با تداوم مبارزه (آنچه در شوروی سابق انجام نگرفت) اخلال و تاخیر کند. اما خیال باطل که هنوز فانوسهای آزادی، برابری و سوسیالیسم در دست کارگرانی ست که در جاده اعتماد به زمینه آرمان گرایی و تعالی انسان و آزادی و نیروی قدرت خویش به پیش -- می روند و در هر قدم، مخل آرامش و آسایش خفاشان و کوردلان حاکم هستند. چرا که تنها این نیروی کار این کارگران و زحمتکشان هستند که در مسیر حرکت تاریخ و در دوزخی که سرمایه داران با هزاران جور و فشار بر آنها روا داشته اند و بیشتر از تمامی اقشار و طبقات جامعه در رویارویی مستقیم با سرمایه بوده از آن ضربه خورده و بارسنگین گاو صندوقهای زراندوزی سرمایه داران را بر دوش خود حس کرده اند، آنها تنها و اولین نیروی کاری هستند که چشم در چشم صاحبان سرمایه، خونشان در شیشه شده و باگوش و پوست و استخوان این استثمار و فشار را تحمل و مقاومت کرده اند.

اما در این راه و در کنار فانوسهایی که در دست کارگران و زحمتکشان است آرمان گرایان، انسان دوستان و ابتدال ستیزانی هستند که هنوز میراثدار عقل گرایان و عاشقان آرمان انسانی دورانهای تعالی عقل و -- آزادی بوده و هم جهت و همسوی این جاده و قافله، راهنما، همیار و پشتیبان این نیروی عظیم کارند. ... و امروز نیز روز جهانی کارگر، اول ماه مه، سنبل این هدف و راه است که از آن روز تا کنون علیرغم تمام پستی و بلندی ها، هنوز مشعل ها روشن، راهنمایان هشیار و سربازان و پیشگامان راه آزادی مصمم --- هستند و در این مسیر مبارزه، طبقات دیگر اجتماع و اقشار دانشجویان، معلمان، کارمندان و... که زیر

۶۵

ضربه های وحشیانه اقتصادی - سیاسی ترور، خفقان و دیکتاتوری در امان نبوده اند نیز بزرگترین متحد یار و همصدای کارگران و اهداف متعالی آن یعنی: آزادی، برابری، دموکراسی و سوسیالیسم بوده و هستند فرخنده و در تداوم باد روز جهانی کارگر و آرمان آن برقرار باد اتحاد کارگران، زحمتکشان با تمام نیروهای آزادی طلب و عقل گرا

اول ماه مه ۲۰۰۲

مجید م.

۶۶

اول ماه مه

روز پیوند کارگران با جنبش ضد دیکتاتوری

تصویر جنبش کارگری سال ۱۸۸۶ شیکاگو در ایران و با دست توانای کارگران بستوه آمده از جور ستمگری و اختناق سیاسی - اقتصادی حاکمیت در ابعادی وسیع تکرار زنده شده است و میرود تا با غنچه پر لاله رهروان این راه را در دشت ایران به گلستان آزادی بدل کند و حرکت پر نیروی این گردانندگان چرخ اقتصاد جامعه را تا شکستن مرزهای جغرافیایی و منفی اصلاحات مقطعی، تداعی حماسه اولین قیام کارگری جهان نموده و لرزه بر اندام بازیگران همیشه بازنده تاریخ دیکتاتورهای جهان بیندازد. اما ویژگی این قیام، پیوند تنگاتنگ مردم کوچه و بازار، معلمین، دانشجویان و دانش آموزان با مبارزات در حال رشد کارگران در یک صف و با یک هدف اول که همانا دموکراسی، احقاق حقوق فردی - اجتماعی، رفاه عمومی، آزادی بیان، قلم و مذهب می باشد، بوده و این روند نمایانگر رشد طبقاتی این اقشار در دراز مدت تا رسیدن به هدف نهایی خود است.

قیام اول ماه مه که با اولین مشت گره کرده کارگران شیکاگو آغاز شد، با اولین قطره خون آنها تداوم یافت و این رد پای آگاهانه امروز با سلاح ایدئولوژیک و علمی و تجربی آماده تداوم مبارزه بر حق خود و پرچمدار و هم صدای مبارزات دموکراتیک مردم و دیگر اقشار می باشد، که خود پر واضح است که بدون دموکراسی تجربی، هیچ دری تا فردای احتزاز پرچم حکومت انسان که اساس سوسیالیسم است باز نخواهد گردید. اما امروز پشتیبانی، حمایت و هم صفی مردم با کارگران در تظاهر مطالبات حقوق روزمره و شکل گیری

صف مبارزه سیاسی علیه حاکمیت تا دندان مسلح، رژیم را در باور قدرت حق طلبی و پیشرو این طبقه دچار ضعف و زیونی کرده تاجائی که سلاح گرم و تزویر و دستاویز دین یاری مقابله با این سیل ظلم برکن را ندارد. و از طرف دیگر این زیونی رژیم قوت قلب و راهگشای فشرده تر بودن صفوف مبارزاتی مردم ست. با این آرزو که هر روز در تاریخ مبارزات کارگران، اول ماه مه ای باشد در بر هم شکستن سد انسان ستیزی. و جنبش کارگری ایران نیز در پیوند با جنبش جهانی، راه مبارزه ملتها را تا رسیدن به پیروزی علیه ستم و دیکتاتوری و علیه انباشت سرمایه جهانی در دست سرمایه داران، هموار نماید.

روز اول ماه مه سالروز مبارزه کارگران جهان مبارک باد

مبارزه کارگران در ایران در تداوم و پیروز باد

پیوند مبارزاتی کارگران و دانشجویان و معلمین و دیگر آزادیخواهان مستحکم و برقرار باد

استکهلم ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۲

مجید م. نرح چخدر - حزچ. ن.

۶۷

انسانی زن و حق کودکان را در خیابان خوابی و فحشا و اعتیاد باید جست، نشانه عدم حقوق بشر در ایران و دلیلی علنی بر رسوائی رژیم اسلامی بعنوان حاکمان دژخیم و دیکتاتوری بوده و اعتقادات شخصی شیرین عبادی در این راه مبارزه حق قانونی او ست و اعتماد و تشوتق شیرین عبادی ها، کاشتن نهال امید و شوق نسیم نجات و آزادی و برابری در دل هزاران زن و دختر در بند ایرانی ست، و مصمم تر نمودن شخص او در ادامه این راه و به زانو در آوردن رژیم زن ستیز اسلامی در برابر قدرت تاریخی مردم تا آزادی و برابری کامل با دراز نمودن دست همیاری و مسئولیت طلبی بسوی او و امثال اوست

پرواضح است که وی تا اینجای راه و دریافت جایزه نوبل قیمت هنگفتی برای رسوائی و آشکار نمودن چهره پلید جمهوری اسلامی پرداخته و از این ببعده نیز با بدوش گرفتن مسئولیت سنگین تری با دشواریهای بیشتر رو برو خواهد شد، که وظیفه مهم ما (خصوصاً اوپوزیسیون چپ و راست) حمایت و هشیاری و تشویق وی، همگام با فریاد امید و مبارزه مردم داخل، در مصمم نمودن بیشتر او و دیگر مبارزان می باشد. اما اگر در این مسیر و مهم و با این حمایت ها لغزش، انحراف و سازشی از وی در خدشه دار کردن روند رو بجلو مبارزاتی پدید آمد، آنوقت است که بلندگو ها را باید به صدا آورد و فریاد اعتراض و افشاگری را به گوشهارسانند. (که بعید بنظر می رسد)

اما حکم پیش از وقوع جرم و قضاوت عطف به ماسبق (چون روش شاگردان نابلد مشق دموکراسی

امروز) آنهم در این روند حساس سیاسی - اجتماعی، دو روی نحس یک سکه بوده و خود آگاه یا

ناخود آگاه هم زدن آشنذری بقای جمهوری اسلامی خواهد بود.

استکهلم ۱۹ اکتبر ۲۰۰۳

مجید م. نرح چخدر - حزچ. ن.

۶۸